

محمد رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

(گوشه‌هایی از سیره اخلاقی پیامبر اسلام
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
و اذعان اندیشمندان غربی به فضایل ایشان)

تألیف:

عبدالرحمن بن عبدالکریم الشیخه

ترجمه:

اسحاق دبیری

۱۳۸۵/۱۴۲۷ هـ.

عنوان کتاب:

محمد رسول الله

نویسنده:

عبدالرحمن بن عبدالکریم الشیخه

مترجم:

اسحاق دبیری

موضوع:

سیره نبوی

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

www.aqeedeh.com کتابخانه عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده
است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۱
فصل اول: زندگی محمد ﷺ	۷
نسب پیامبر ﷺ	۷
تولد و کودکی پیامبر ﷺ	۱۱
فصل دوم: صفات و ویژگی‌های پیامبر ﷺ	۲۳
بعضی از اخلاق، صفات و ویژگی‌های پیامبر ﷺ	۳۰
بعضی از ویژگی‌های اخلاقی پیامبر ﷺ	۵۵
فصل سوم: چند گواهی منصفانه	۶۱
فصل چهارم: همسران پیامبر ﷺ و دلیل تعدد زوجات ایشان	۶۵
فصل پنجم: بعضی از دلایل نقلی و عقلی مبنی بر رسالت و نبوت محمد ﷺ	۶۹
قرآن کریم	۶۹
دلایلی از سنت نبوی:	۷۰
دلایلی از کتاب‌های آسمانی پیشین	۷۰
سفر تکوین فصل ۲۱ جمله ۲۱	۷۳
محمد ﷺ در انجیل	۷۷
نمونه‌هایی از دلایل عقلی بر صدق رسالت و نبوت پیامبر ﷺ	۷۸

چرا باید محمد ﷺ را فرستاده خدا بدانیم؟ ۹۷

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا محمد وعلى آله وصحبه
أجمعين وبعد:

بی تردید هنگامی که ما دربارهٔ محمد ﷺ پیامبر اسلام، سخن می‌گوییم، از بزرگترین شخصیتی که تاریخ قدیم و جدید به خود دیده است صحبت کرده‌ایم و این حکم نیز بی‌جهت صادر نشده است. پس بی‌تردید کسی که زندگی‌نامه او را بخواند، اخلاق و رفتار او را بشناسد، و از تعصبات دینی و جهت‌گیری‌های شخصی‌اش رهایی یابد، صحت این قضیه برایش ثابت می‌شود. قطعاً افراد منصف غیر مسلمان بر این امر گواهی داده‌اند. استاد حسن علی رحمته در مجله نور الإسلام^۱ می‌نویسد: یکی از دوستان برهمایی او بدو گفته است:

من پیامبر اسلام را بزرگترین و کاملترین مرد جهان می‌دانم. استاد حسن علی از او پرسید: چرا در نظر شما پیامبر اسلام کاملترین مرد جهان است؟ وی در پاسخ گفته است: زیرا من در رسول الله ﷺ صفات گوناگون و فضایل اخلاقی فراوان و خصلت‌های پسندیده بی‌شمار می‌بینم که هرگز ندیده‌ام که در تاریخ جهان، این صفات همزمان در یک نفر وجود داشته باشد: وی پادشاهی بود که همه سرزمین‌هایش تحت اطاعت و تسلط او قرار داشتند و آنگونه که می‌خواست بر آن‌ها حکمرانی می‌کرد. با این وجود وی

۱- الرسالة المحمدية: ۸ سخنرانی درباره سیره پیامبر و رسالت اسلام، السيد سلیمان الندوی، ص ۱۱۴-۱۱۵.

خودش بسیار متواضع بود. معتقد بود که از خود هیچ چیزی ندارد و همه امور در دست خداوند است. می‌بینید او در میان ثروت فراوان زندگی می‌کرد و شترهایی با بار خزائن و کالاهای قیمتی به مرکز حکومتش می‌آمد، اما در همان حال او نیازمند باقی می‌ماند و برای مدت‌ها در خانه او برای پختن غذا، آتشی روشن نمی‌شد و چه بسیار که از شدت گرسنگی به خود می‌پیچید. او فرمانده بزرگی بود که تعداد کمی نیرو با امکانات و ساز و برگ اندک را در جنگ با هزاران نیروی کاملاً سطح دشمنان رهبری می‌کرد و آن‌ها را به شدت شکست می‌داد. وی بسیار صلح طلب بود. با قلبی مطمئن و روحی آرام و سینه‌ای فراخ شرایط آتش بس را می‌پذیرفت در حالی که هزاران صحابی شجاع، نیرومند، دلیر و با غیرت همراه او بودند. وی قهرمان شجاعی بود که به تنهایی در برابر هزاران نفر از دشمنانش مقاومت می‌کرد و به تعداد فراوان آنان اهمیتی نمی‌داد. با این وجود او دارای قلبی مهربان، رؤوف و دلسوز بود که از ریختن یک قطره خون ابا داشت، در حالی که فکر او به همه امور شبه جزیره عربستان مشغول بود، از امور خانه، همسران، فرزندان و فقراء و نیازمندان مسلمان غافل نبود. حتی به امور مردمانی می‌پرداخت که آفریدگارش را فراموش کرده و با او دشمنی کرده بودند، اما او بر اصلاح آنان اصرار داشت، در مجموع او به امور همه جهان اهمیت می‌داد. علیرغم این او به سوی خدایش رو کرده و از دنیا دل بریده بود. اگر چه او در دنیا زندگی می‌کرد، اما در حقیقت در آن غرق نشده بود. زیرا قلبش فقط از آن خداوند و امور مورد رضای او بود. هیچگاه به خاطر خود از کسی انتقام نگرفت و همواره برای دشمنانش دعای خیر می‌کرد. اما از دشمنان خداوند در نمی‌گذشت و آن‌ها را رها نمی‌کرد. همواره کسانی را که در راه خداوند مانع به وجود می‌آوردند، اندرز و آن‌ها را از عذاب جهنم بیم می‌داد. او در دنیا زاهد و پارسایی بود که شب برای عبادت و مناجات بیدار

می‌شد. چنانچه در صفات و ویژگی‌های او آمده است: او سربازی شجاع، جنگجویی مبارز، پیامبری آینده‌نگر و فرستاده‌ای معصوم بود. در همان حالی که می‌بینید او یک فاتح و فرمانده کشور گشا و چیره است، مشاهده می‌کنید بر روی حصیری از برگ خرما می‌خوابد و بر بالشی از لیف خرما تکیه می‌دهد. این در حالی است که باید او را پادشاه و رهبر اعراب و سرزمین‌هایشان نامید، در همان حالی که خانواده‌اش در فقر و نیاز شدید به سر می‌برند، اموال فراوانی از مناطق مختلف شبه جزیره عربستان به سوی او آورده می‌شود. در گوشه مسجدش روی هم انباشته می‌شود. در همان حال دختر و پاره جگرش فاطمه به سوی او می‌آید و از رنجی که به علت حمل مشک آب و آسیاب کردن غلات در خانه تحمل می‌کند تا جایی که بر دست‌ها و بدنش اثر گذاشته به پدر شکایت می‌کند. در همان روز پیامبر غلامان و کنیزانی را که خداوند پس از پیروزی در جنگ به او ارزانی داشته در میان مسلمانان تقسیم می‌کند. سهم دخترش از آن‌ها فقط کلماتی است که به او یاد می‌دهد، چگونه به وسیله آن‌ها خدایش را بخواند. روزی دوستش عمر به پیش او می‌آید به اتاقتش نظری می‌افکند. در آن فقط حصیری از برگ خرما می‌یابد که پیامبر روی آن دراز کشیده و بر پهلوهایش تاثیر گذاشته است. همه آنچه در اتاق است عبارت است از صاعی (مشتی) جو که در ظرفی است، در کنار آن مشکی از آب بر چوبی آویزان شده است. این همه آن چیزی است که رسول الله ﷺ در اختیار داشت، آن هم در روزی که بر نیمی از اعراب حکومت می‌کرد. زمانی که عمر این را دید نتوانست مانع جاری شدن اشک‌هایش شود. پیامبر ﷺ از او پرسید: عمر، چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم در حالی که قیصر و کسری از نعمت‌های دنیا بهره می‌گیرند و لذت می‌برند، و رسول الله ﷺ فقط آنچه را که می‌بینم در اختیار دارد؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر آیا دوست نداری که

آن بهره کسری و قیصر از نعمت‌های دنیا باشد، و آخرت فقط از آن ما و نه دیگران باشد.

هنگامی که پیامبر ﷺ با نیروهایش مکه را به محاصره در آورد تا آن را فتح کند ابوسفیان در کنار عباس، عموی پیامبر ﷺ بود و به مجاهدان مسلمان نگاه می‌کردند که پرچم‌های فراوان در پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد. ابوسفیان که همچنان مخالف اسلام بود، از فراوانی تعداد مسلمانان و پیوستن قبایل مسلمان به آنان و جاری شدن آن‌ها بر دامنه‌های مکه همانند سیل بدون مانع دچار وحشت شده بود به عباس گفت: برادرزاده‌ات، پادشاه بزرگی شده است! عباس که به گونه‌ای دیگر به این امر می‌نگریست، گفت: این پادشاهی نیست. ای ابوسفیان! این نبوت و رسالت است.

عدی بن حاتم الطائی - که پدرش در جود و سخاوت و بخشش زبانزده همگان بود - رهبر قومش بود. او در حالی که هنوز مسیحی بود، در مجلس رسول الله ﷺ حضور یافت و احترام و بزرگداشت پیامبر ﷺ توسط یارانش را در حالی که هنوز اسلحه و ساز و برگ دفاع به تن داشتند، - دید. درباره امر پیامبری با پادشاهی دچار تردید و اشتباه شد و با خود پرسید: آیا این فرد پادشاه است یا پیامبر خدا؟ در همین هنگام زن فقیری از کنیزان مدینه به پیش پیامبر آمد و گفت: ای رسول الله من می‌خواهم رازی را به شما بگویم. پیامبر ﷺ به او فرمود: ببین در کدام کوچه شهر می‌خواهی به تنهایی تو را ببینم. سپس با او برخاست و نیاز او را بر آورده کرد. زمانی که پسر حاتم طایی این تواضع و فروتنی فراوان پیامبر را دید، در حالی که او در میان یارانش عظمت و بزرگی یک پادشاه را دارد، تاریکی باطل برای او آشکار و حق واضح شد و اطمینان پیدا کرد که این امر یکی از رسالت‌های خداوند

است. به همین دلیل به سوی صلیب دست برد و آن را در آورد و به همراه یاران پیامبر ﷺ وارد نور اسلام شد.

در صفحات آینده بعضی از اقوال مستشرقان^۱ دربارهٔ پیامبر ﷺ را ذکر می‌کنیم. ما که مسلمان هستیم و به رسالت و نبوت حضرتش ایمان داریم، نیازی به این اقوال و گفته‌ها نداریم. اما علت ذکر آن دو امر است:

* سخنان مستشرقان را بدان علت ذکر کردیم تا بعضی از مسلمانانی که از اسلام فقط نام آن را می‌دانند، آن‌ها را بخوانند و آنچه را که غیر مسلمانان دربارهٔ پیامبرشان - که پیروی از او رها کرده‌اند - می‌گویند، بخوانند. شاید آغازی برای بازگشت راستین آن‌ها به سوی دینشان باشد.

* همچنین غیر مسلمانان آن را بخوانند تا به خود آیند و حقیقت این پیامبر امین را از زبان هم‌کیشان و هم‌زبانان خود بشنوند و بشناسند. امید است که به سوی اسلام هدایت شوند و این سرآغازی برای جستجوی راستین و جدی برای شناخت این دین بزرگ باشد. و من از این‌ها می‌خواهم که براساس عقل‌های دیگران نیندیشند. بلکه خودشان عقل‌هایی دارند در صورتی که آن را از تعصب به دور دارند، به وسیله آن می‌توانند حقیقت را از باطل، صحیح را از اشتباه تشخیص دهند. برای این افراد دعا می‌کنم که

۱- باید بدانیم که اهداف مستشرقان در زمینه مطالعه و شناخت اسلام متفاوت است: گروهی از آنان با هدف یافتن دین حق به بررسی و شناخت اسلام می‌پردازند که خداوند غالباً این افراد را برای شناخت و پیروی از آن موفق می‌نماید. برخی نیز با هدف کشف نقاط ضعف اسلام به مطالعه آن می‌پردازند تا از طریق شبهات، اتهامات، سخنان باطل و دروغ‌پردازی‌ها به مبارزه با اسلام و از بین بردن آن بپردازند. تلاش‌های این افراد دچار شکست می‌شود. گروهی دیگر اسلام را به عنوان یک علم یا یک دین بررسی و مطالعه می‌کنند. بیشتر این افراد کسانی هستند که حقایق صحیح و اطلاعات روشن و درستی به دیگران می‌دهند.

خداوند قلب‌هایشان را برای درک حقیقت باز نماید و آنها را به سوی آن هدایت و راه راست راهنمایی کند.

عبدالرحمن بن عبدالکریم الشیحة

الریاض ۱۱۵۳۵ ص. ب. ۵۹۵۶۵

www.islamland.org

Email: alsheha@ yahoo.com

فصل اول:

زندگی محمد ﷺ

نسب پیامبر ﷺ

او ابوالقاسم، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است که نسبش به عدنان بن اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام می‌رسد. مادرش آمنه دختر وهب است که نسب او نیز به عدنان بن اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام می‌رسد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»: «بی تردید خداوند از میان فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید. از میان نسل کنانه نیز قبیله قریش، از میان قریش، بنی‌هاشم، و از میان بنی‌هاشم نیز مرا برگزید و انتخاب کرد»^۱.

بنابراین، ایشان با داشتن این نسب، بزرگوارترین مردم از نظر نسب می‌باشند که دشمنانش نیز به این امر اعتراف کرده‌اند. ابوسفیان که قبل از اینکه اسلام بیاورد رهبری دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عهده داشت این امر را در حضور هرقل پادشاه روم گواهی می‌دهد. از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قیصر روم نامه نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. نامه را به وسیله یکی از اصحاب به نام دحیه الکلبی برای پادشاه روم فرستاد و به او دستور داد تا آن را به حاکم بصری تحویل دهد تا او نیز نامه را به قیصر برساند. هنگامی که خداوند لشکریان ایران را از قیصر

۱- صحیح مسلم ۱۷۸۲/۴ حدیث ۲۲۷۶.

دور گردانید، وی به قصد شکرگذاری این امر از حمص تا ایلیا پیاده روی کرد. زمانی که نامه رسول الله ﷺ به قیصر رسید و آن را خواند گفت: یکی از افراد قوم این فرد را برایم بیاورید تا درباره رسول الله ﷺ از او سوال کنم. ابن عباس می گوید: ابوسفیان تعریف کرد که وی در آن زمان به همراه تعدادی از مردان قریش در دوران صلحی که میان پیامبر ﷺ و کفار قریش برقرار شده بود، برای تجارت در شام به سر می برد. ابوسفیان می گوید: فرستاده پادشاه در شهر می گشت. پس من و همراهانم را با خود به ایلیا به حضور پادشاه برد. پادشاه بر روی تخت سلطنت نشسته بود و بر سرش تاجی قرار داشت همچنین در اطرافش بزرگان روم ایستاده بودند. به مترجمش گفت: از آنان پرس کدامیک از آنان از نظر نسب به این مردی که ادعای نبوت می کند نزدیک تر است؟ ابوسفیان می گوید: گفتم: من از نظر نسب از همه به او نزدیک ترم. گفت: نسبت شما با او چیست؟ گفتم: او پسر عموی من است - و در کاروان از میان بنی عبدمناف جز من کسی وجود نداشت - قیصر گفت: او را نزدیک بیاورید همچنین به همراهانم دستور داد دقیقاً پشت سر من بایستند. سپس به مترجمش گفت: من از این مرد درباره آن فردی که ادعای پیامبری کرده است. سوال می کنم. اگر دروغ گفت، او را تکذیب کنید. ابوسفیان می گوید: اگر در آن روز از اینکه همراهانم مرا تکذیب کنند بیم نداشتیم، به او دروغ می گفتم. اما ترسیدم که دروغ هایم را به پادشاه گوشزد کنند. به همین خاطر به او راست گفتم. سپس به مترجمش گفت: از او پرس نسب این مرد [پیامبر] در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما دارای اصل و نسب است. گفت: آیا از میان شما کسی چنین سخنی گفته است؟ [یعنی ادعای پیامبری کرده است؟] گفتم: نه. پرسید: آیا قبل از اینکه چنین ادعایی کند او را به دروغ متهم می کردید؟ گفتم نه. گفت: آیا در میان پدرانش پادشاهی وجود داشته است؟ گفتم: نه.

پرسید: آیا اشراف و بزرگان از او پیروی می‌کنند یا ضعفا و بیچارگان؟ گفتم: ضعیفان و ناتوانان پرسید: آیا تعداد آن‌ها زیاد می‌شود یا کم می‌شود؟ گفتم: بر تعدادشان افزوده می‌شود، پرسید: آیا فردی که وارد دینش می‌شود در اثر نارضایتی از دینش از آن بر می‌گردد؟ گفتم: نه. گفت: آیا به کسی خیانت می‌کند؟ گفتم: نه، و ما در حال حاضر با او در حال صلح به سر می‌بریم و می‌ترسیم [به ما] خیانت کند. ابوسفیان می‌گوید من نتوانستم سخنی بگویم که نسبت به او ایرادی وارد کنم. مبادا سخن دیگری به من نسبت داده شود. پرسید: آیا با او جنگیده‌اید یا او با شما جنگیده است؟ گفتم: بله. پرسید: جنگ‌هایتان چگونه بوده است؟ گفتم: [پیروزی میان ما] به صورت متناوب بوده است. گاهی او بر ما پیروز می‌شود و گاهی نیز ما بر او چیره می‌شویم. پرسید: او شما را به چه چیزی دستور می‌دهد و فرا می‌خواند؟ گفتم: به ما دستور می‌دهد که خداوند را به تنهایی بپرستیم و هیچ چیز را شریک او قرار ندهیم، و ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کند. ما را به نماز احسان، پاکدامنی، وفای به عهد و امانتداری فرا می‌خواند. وقتی این جمله را گفتم، قیصر به مترجمش گفت: به او بگو: من از تو دربارهٔ نسب او پرسیدم گفتی که او دارای اصل و نسب است. پیامبران چنین هستند، و در میان اصل و نسب قومشان برگزیده و برانگیخته می‌شوند. پرسیدم آیا در میان شما کسی قبل از او ادعای نبوت کرده است. در جواب گفتی: نه. با خود گفتم اگر یکی از شما قبل از او این ادعا را مطرح کرده بود، او فردی است که از سخنانی که گفته شده است، پیروی می‌کند. از تو پرسیدم که آیا قبل از اینکه ادعای نبوت کند او را به دروغ‌گویی متهم می‌کردید؟ در پاسخ گفتی: نه. فهمیدم که او کسی نیست که به دروغ در مقابل مردم ادعای امری کند و به خداوند دروغ ببندد. از تو پرسیدم آیا در میان پدرانش پادشاهی بوده است که در جواب گفتی نه، با

خود گفتم اگر در میان پدران‌ش پادشاهی بوده باشد، او حکومت پدران‌ش را مطالبه می‌کند. از تو پرسیدم آیا اشراف از او پیروی می‌کنند یا ضعیفان؟ در پاسخ گفتم: ضعیفان پیروان اویند. آری آنان پیروان پیامبرانند. پرسیدم آیا بر تعدادشان افزوده می‌شود یا از آن کاسته می‌شود، در پاسخ گفتم، بر آنان افزوده می‌شود. آری ایمان چنین است تا اینکه کامل می‌شود. از تو پرسیدم آیا در اثر خشم از دینش کسی از آن بر می‌گردد، و پاسخ دادی نه. آری ایمان چنین است. هنگامی که قلب‌ها با آن مخلوط و عجین می‌شوند، هیچ کس از آن متنفر و گریزان نخواهد شد. سوال کردم آیا او خیانت می‌کند یا نه، جواب دادی نه، آری پیامبران این گونه‌اند. سوال کردم آیا با او جنگیده‌اید یا او با شما جنگیده است، در پاسخ گفتم آری. و در جنگ میان شما و او، پیروزی و شکست وجود دارد. گاهی شما پیروز می‌شوید و گاهی نیز او چیره می‌گردد. آری پیامبر بدین ترتیب آزموده می‌شوند و عاقبت از آن آنهاست. از شما دربارهٔ تعالیم و اوامر او سوال کردم، گفتم: او شما را به پرستش خدای یگانه، شریک قرار ندادن برای او فرا می‌خواند، و شما را از پرستش آنچه پدران‌تان می‌پرستیدند، بر حذر می‌دارد. همچنین شما را به خواندن نماز، راستگویی، پاکدامنی، وفای به عهد و امانتداری دعوت می‌کند. گفت: این‌ها صفات پیامبرانند. من می‌دانستم که چنین پیامبری مبعوث می‌شود. اما گمان نمی‌کردم که از شما باشد.

اگر آنچه گفتمی راست باشد احتمال دارد به زودی بر همین مکانی که روی آن پا گذاشته‌ایم نیز چیره شود. اگر می‌توانستم به پیش او بروم رنج سفر را بر خود هموار می‌کردم، و اگر پیش او بودم پاهایش را می‌شستم. ابوسفیان می‌گوید: سپس نامه رسول الله ﷺ را خواست، آن را برایش خواندند. در آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم از محمد بنده و فرستاده خداوند به هرقل پادشاه روم! سلام و درود بر آنکه از هدایت پیروی کند! اما

بعد: بی تردید من تو را به دعوت اسلام فرا می‌خوانم. اسلام بیاور تا در امان باشی. اسلام بیاور تا خداوند پاداش تو را دوبار عطا کند. چنانچه روی برگردانی، گناه زبردستانت نیز برگردن تو خواهد بود. ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد». هرگاه (از این دعوت)، سرباز زند، بگویید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!».

ابوسفیان می‌گوید: زمانی که سخنانش به پایان رسید، صدای بزرگان روم که در اطراف او بودند برخاست. نمی‌دانم چه گفتند. ما دستور دادند که خارج شویم. زمانی که با دوستانم از آنجا بیرون آمدیم و با آنان گفتگو کردم، به آنان گفتم امر ابن ابی کبشه [پیامبر] به جایی رسیده است که این پادشاه نیز از او می‌ترسد. ابوسفیان می‌گوید: همچنان ذلیل بودم و اطمینان داشتم که کار او همه جهان را فرا خواهد گفت تا اینکه خداوند اسلام را وارد قلب من کرد، در حالی که من نسبت به آن احساس خوبی نداشتم.^۱

تولد و کودکی پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ در سال ۵۷۱ میلادی در قبیله قریش - که اعراب به آن بسیار احترام می‌گذاشتند - در مکه به دنیا آمد. مکه مرکز دینی شبه جزیره عربستان بود. زیرا کعبه که پدر انبیاء ابراهیم و فرزندش اسماعیل آن را بنا

نهاده بودند، در آنجا قرار داشت و مردم به سوی آن قصد می‌کردند و گرداگرد آن طواف می‌نمودند. در حالی که هنوز در شکم مادرش بود، پدرش از دنیا رفت. پس از تولدش مادرش نیز از دنیا رفت. پدر بزرگش عبدالمطلب، سرپرستی این طفل یتیم را بر عهده گرفت. هنگامی که پدر بزرگش نیز دار فانی را وداع گفت، عمویش ابوطالب عهده‌دار سرپرستی او شد. قبیله‌اش به همراه قبایل دیگر بت‌هایی را می‌پرستیدند که آن‌ها را از چوب، سنگ، طلا و ساخته و آن‌ها را در اطراف کعبه گذاشته بودند. آنان معتقد بودند که سود و زیان رساندن در اختیار این بت‌هاست. همه زندگی آن حضرت، سراسر صداقت و امانت‌داری بود و آن را با خیانت، دروغ، نیرنگ و فریب آلوده نساخت. در میان قومش به امین شهرت داشت. به همین دلیل امانت‌هایشان را نزد او می‌گذاشتند و هنگامی که قصد مسافرت داشتند اموال خود را به امانت به او می‌سپردند. همچنین به علت صداقتی که در گفتار او دیده بودند، در میان آن‌ها به راستگویی معروف بود. او خوش اخلاق، نیک گفتار و فصیح و شیوا بود. نیکی به مردم را دوست می‌داشت. افراد قبیله‌اش او را دوست می‌داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. همچنین مورد احترام همگان بود. ظاهر و سیمایی زیبا داشت که دیدن او باعث ملال و خستگی نمی‌شد. او دارای آفرینش، ظاهر و اخلاقی بسیار زیبا بود. خداوند دربارهٔ او می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾﴾ [القم: ۴]. «و بی‌تردید تو دارای اخلاق بسیار والایی هستی».

Th. Carlyle^۱ در کتاب «الأبطال»: قهرمانان، می‌نویسد: از دوران کودکی مشاهده شده است که محمد ﷺ کودکی اندیشمند بود. دوستانش او را

۱- نویسنده انگلیسی (۱۷۹۵-۱۸۸۱) به نقل از کتاب قالوا عن الاسلام، الدكتور عماد الدین خلیل ص ۱۲۴.

امین، مرد صداقت در گفتار، رفتار و افکار و وفای به عهد نامیده بودند. آن‌ها دریافته بودند که هر سخنی که بر زبانش جاری می‌شود، دارای حکمت‌های رسایی است. بی‌تردید من می‌دانم که او بسیار ساکت و آرام بود و هر گاه دلیلی برای سخن گفتن وجود نداشت، سکوت پیشه می‌کرد. همواره براساس خرد و عقل سخن می‌گفت. در طول زندگی‌اش او را مردی راسخ، با اراده، بلند نظر، با همت، بزرگواری، بخشنده، مهربان، پرهیزگار، فاضل، آزاده، بسیار تلاشگر و مخلص می‌یابیم. اما با این وجود او فردی خوش برخورد، آرام، گشاده‌رو، خوش رفتار و نیک سرشت بود. بلکه گاهی شوخی و مزاح می‌کرد. همواره لبخند زیبا و صادقانه‌ای چهره او را زینت می‌داد. او تیزهوش و شجاع و دارای سرشتی عالی بود. در هیچ مدرسه‌ای و نزد هیچ معلمی درس نخواند و از آن بی‌نیاز بود. او کارهایش را به تنهایی در اعماق بیابان انجام می‌داد.

پیامبر ﷺ قبل از بعثت تنهایی را دوست داشت. شب‌های طولانی را در غار حراء به شب زنده‌داری می‌پرداخت. ایشان کاملاً از اعمال زشت و ناروایی که افراد قومش مرتکب می‌شدند، مبرا بود. هرگز شراب ننوشید هیچگاه برای بتی سجده نکرد و به آن قسم نخورد، یا همانند قومش برای آن قربانی نکرد. او برای قومش چوپانی کرد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ما بعث الله نبياً إلاَّ رَعَى الغنم». «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه چوپانی کرده است». یارانش عرض کردند: آیا شما هم این کار را کرده‌اید؟ فرمود: «نعم كنتُ أُرعاها على قراريط لأهل مكة».

«بله در مقابل چند قیراط این کار را برای مردم مکه انجام می‌دادم»^۱.

زمانی که آن حضرت ﷺ به ۴۰ سالگی رسید، در حالی که در مکه در غار حراء مشغول شب زنده‌داری بود، از آسمان بر او وحی نازل شد. ام المومنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: اولین چیزی که وحی به وسیله آن بر پیامبر ﷺ آغاز شد، خواب و رویای صادقه بود. هر خوابی که می‌دید همانند روشنی سپیده‌دم، روشن و واضح بود. در آن هنگام خلوت کردن را دوست می‌داشت و در غار حراء خلوت می‌کرد و چندین شب به شب زنده‌داری و عبادت شبانه می‌پرداخت، قبل از آنکه به پیش خانواده‌اش برگردد و برای این کار توشه‌ای بر گیرد. سپس به سوی خدیجه باز می‌گشت تا برای مدتی دیگر توشه‌ای بر دارد. تا اینکه در حالی که او در غار حراء بود، حقیقت بر او نازل شد و فرشته به سوی او آمد و گفت: بخوان پیامبر فرمود: من نمی‌توانم بخوانم بی‌سوادم. پیامبر می‌فرماید: پس مرا گرفت و به شدت به خود فشرد تا اینکه نفسم را قطع کرد. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: من نمی‌توانم بخوانم بی‌سوادم. دوباره مرا گرفت و به خود فشرد تا اینکه نفس‌هایم به شماره افتاد. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان گفتم نمی‌توانم بخوانم بی‌سوادم. برای سومین بار مرا گرفت و به شدت به خود فشرد سپس مرا رها کرد و گفت: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝﴾ ﴿۱﴾ ﴿أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ ﴿۳﴾ [العلق: ۱-۳].

«بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد! بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است.»

پیامبر ﷺ آن آیات را دریافت کرد و در حالی که قلبش می‌لرزید بر همسرش خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها وارد شد و گفت: مرا بیوشانید مرا بیوشانید. پس او را پوشاندند تا اینکه ترسش زایل شد. آنگاه جریان را برای خدیجه تعریف کرد و گفت: بی‌تردید نسبت به خودم نگران شده‌ام. خدیجه

گفت: نه به خدا قسم، خدا هرگز به تو زیان نمی‌رساند. تو صله رحم به جا می‌آوری و همه مشاغل را تحمل می‌کنی، و مهمان را گرمی می‌داری، و در مقابل سختی‌ها تحمل داری، و به دیگران کمک می‌کنی. پس خدیجه او را به سوی ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی که پسر عمویش بود، برد. ورقه در دوران جاهلیت مسیحی شده بود و به خط عبری می‌نوشت. مقداری از انجیل را با خط عبری نوشته بود. او پیرمردی نابینا شده بود. خدیجه به او گفت: ای پسر عمو! سخن برادرزاده‌ات را بشنو. ورقه به او گفت: ای برادرزاده چه می‌خواهی؟ پیامبر ﷺ آنچه را که روی داده بود، برای او تعریف کرد. ورقه به او گفت: این همان فرشته‌ای است که بر موسی نازل شده است. ای کاش در آن روزی که قومت تو را اخراج خواهند کرد، زنده باشم، پیامبر ﷺ فرمود: آیا آن‌ها مرا اخراج خواهند کرد؟ گفت: بله هرگز هیچ مردی شبیه آنچه را که تو می‌گویی، نیاورده است مگر آنکه با او دشمنی شده است. اگر آن روز زنده باشم بی‌تردید تو را یاری و پشتیبانی خواهم کرد. پس از مدتی ورقه از دنیا رفت و وحی قطع شد^۱. این سوره آغاز نبوت پیامبر ﷺ بود. سپس از آن آیات اول سوره مدثر بر ایشان نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾﴾ [المدثر: ۱-۵].

«ای جامعه بر سر کشیده [و در بستر خواب آرمیده] برخیز و [مردمان را از عذاب یزدان] بیم ده و تنها پروردگار خود را به بزرگی و کبریایی بستای [و تنها او را بزرگ بشمار] و جامه خویش را پاکیزه‌دار [و خویشتن را از آلودگی‌ها پاک گردان] و از چیزهای پلید و کثیف دوری کن».

۱- صحیح بخاری ۴/۱، حدیث ۴، صحیح مسلم.

این سوره آغاز رسالت و دعوت پیامبر ﷺ بود. پس پیامبر دعوت خود را آشکار کرد و افراد قومش از مکه را به اسلام دعوت کرد و سرزنش‌ها و سختی‌های فراوانی را در این راه تحمل کرد و دعوت او را نپذیرفتند. علت این امر فقط آن بود که برای آنان دعوتی را آورده بود که برایشان عجیب و تازه بود و همه امور زندگی دینی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌شان را فرا می‌گرفت. وی نه تنها آن‌ها را به توحید و یکی دانستن خداوند و ترک عبادت غیر او فرا می‌خواند و عقل‌ها و معبودهایشان را تخطئه می‌کرد، بلکه آنچه را که منبع ثروت، بهره‌مندی و غرور آن‌ها بود، بر آنان حرام کرد. پس پیامبر ربا، زنا، قمار و شراب را بر آنان تحریم نمود. همچنین مردم را به مساوات و عدالت بدون داشتن تفاوتی جز تقوا دعوت کرد. چگونه ممکن است قریش که سرور اعراب هستند، راضی شوند که با غلامان مساوی و برابر باشند؟ مساله فقط به رد کردن و نپذیرفتن دعوت او ختم نشد. بلکه به وسیله دشنام دادن، ناسزا گفتن و نسبت دادن اتهام‌های مختلف - مانند جنون، دروغ‌گویی و سحر، که قبل از اعلام نبوت نمی‌توانستند او را بدان‌ها متهم سازند - آزرده.

پس نادانان‌شان را علیه او تحریک کردند و شروع به آزار جسمی او نمودند. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که پیامبر ﷺ در کنار کعبه ایستاده بود و نماز می‌خواند قریشیان با هم نشستند و ناگهان یکی از آنان گفت: آیا این منظره‌ها را نمی‌بینید؟ کدامیک از شما به طویله فلان خانواده می‌رود تا خون، سرگین و شکنجه حیوانات را بیاورد، سپس منتظر بماند تا اینکه [پیامبر] به سجده می‌رود آنگاه آن را روی وسط دو کتفش بریزد؟ گستاخ‌ترین و بدبخت‌ترین فرد آن‌ها برخاست. زمانی که پیامبر ﷺ به سجده رفت، آن نجاسات را میان دو کتف ایشان گذاشت. پیامبر در سجده ماند. مشرکان بسیار خندیدند. تا حدی که بعضی از آن‌ها شدت خنده

بر روی دیگری می‌افتادند شخصی به سوی فاطمه رضی الله عنها رفت [در حالی که فاطمه دخترکی بود] جریان را برای فاطمه تعریف کرد، فاطمه به سرعت آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان در سجده بود تا اینکه آن نجاسات را از دوشش برداشت. آنگاه به سوی مشرکان آمد و آنان را دشنام می‌داد.^۱

منیب الأزدی می‌گوید: در دوران جاهلیت، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که می‌گفت: بگوئید «لا اله الا الله» تا رستگار شوید. گروهی از مشرکان به صورت او آب دهان پرتاب می‌کردند، گروهی بر روی او خاک می‌پاشیدند، برخی نیز، او را دشنام می‌دادند تا اینکه ظهر فرا رسید. کنیزی کاسه بزرگی آب برایش آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله دست و صورتش را در آن شست و گفت: دخترم از خواری و ننگ نسبت به پدرت نگران مباش.^۲

عروه بن الزبیر می‌گوید: از عبدالله بن عمرو بن العاص خواستم تا برایم دربارهٔ سخت‌ترین شکنجه‌ای که مشرکان آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشتند سخن بگوئید. گفت: در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار کعبه نماز می‌خواند، عقبه بن ابی معیط به سویش آمد و لباسش را دور گردنش پیچید و آن را به شدت فشرد نزدیک بود که ایشان را خفه نماید. در این هنگام ابوبکر رضی الله عنه آمد و شانه او را گرفت و او را هل داد و از پیامبر صلی الله علیه و آله دور کرد و گفت: آیا کسی را که می‌گوید پروردگار من الله است و از سوی پروردگارتان برایتان دلایل و نشانه‌های روشنی آورده است، می‌کشید؟^۳

۱- صحیح البخاری ۱/۱۹۴ حدیث ۴۹۸.

۲- المعجم الكبير ۲۰/۳۴۲، حدیث ۸۰۵.

۳- صحیح البخاری ۳/۱۴۰۰، حدیث ۳۶۴۳.

این رویدادها، پیامبر ﷺ را از ادامه دادن به دعوتش باز نداشت. او به سوی قبایلی که برای حج به مکه می‌آمدند، می‌رفت. پس تعداد کمی از مردم یثرب که امروزه مدینه منوره نامیده می‌شود، ایمان آوردند و با او پیمان بستند که اگر به سوی آن‌ها برود، آن‌ها او را یاری و از او دفاع کنند. پیامبر ﷺ نیز یکی از یارانش به نام مصعب بن عمیر را به همراه آنان فرستاد تا تعالیم اسلام را به آن‌ها یاد دهد. پس از تحمل رنج و شکنجه‌ای که او و محرومانی که به او ایمان آورده بودند از سوی قومش تحمل کردند، خداوند به او اجازه داد به مدینه هجرت کند. در نتیجه مردم آن شهر به بهترین شیوه از ایشان استقبال کردند. این شهر به مرکز انتشار دعوت و پایتخت دولت اسلامی تبدیل شد. پیامبر ﷺ در آنجا استقرار یافت و شروع به خواندن قرآن بر آنان و آموزش تعالیم دین اسلام به آنان نمود در حالی که آنان تحت تاثیر اخلاق پسندیده و صفات والای پیامبر گرامی اسلام ﷺ قرار گرفته بودند. پس او را بیش از خودشان دوست داشتند و برای خدمت کردن به او از یکدیگر پیشی می‌گرفتند، و همه دارایی خودشان را در راه او فدا می‌کردند. آنان در جامعه‌ای ایمانی و روحانی که سرشار از خوشبختی بود زندگی می‌کردند که پیوندهای محبت، الفت و برادری در میان افراد آن برقرار شده بود. پس ثروتمند، فقیر، اشراف، زبردستان، سفید پوست، سیاه پوست، عرب و عجم همگی در این دین بزرگ و عظیم با هم برابر هستند و میان آنان جز براساس تقوی هیچ تفاوتی وجود ندارد. یک سال پس از استقرار ایشان در مدینه رویارویی‌های ایشان با قومش که پیشرفت دعوت او به زیانسان بود، آغاز شد. در نتیجه اولین جنگ در تاریخ اسلام که غزوه بدر بود، میان او و مشرکان اتفاق افتاد. این جنگ میان دو گروه کاملاً متفاوت از نظر تعداد و تجهیزات به وقوع پیوست. تعداد مسلمانان (۳۱۴) رزمنده و

تعداد مشرکان (۱۰۰۰) جنگجو بود. خداوند، پیامبر ﷺ و یارانش را یاری کرد و به پیروزی رسیدند. پس از آن جنگ‌های دیگری میان مسلمانان و مشرکان به وجود آمد، پس از (۸) سال پیامبر ﷺ توانست سپاهی متشکل از (۱۰/۰۰۰) رزمنده تجهیز و آن را به سوی مکه رهسپار نماید. پیامبر ﷺ پیروزمندانه وارد مکه شد و قومش را که او و پیروانش را با انواع شکنجه آزرده بودند، تا جایی که آن‌ها را وادار به ترک اموال، فرزندان و سرزمینشان کرده بودند، شکست داد و به طور قطعی و کاملاً بر آنان چیره شد. پیامبر ﷺ آن سال را عام الفتح نامید. خداوند درباره آن سوره نصر را نازل فرمود:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾﴾ [النصر: ۱-۳].

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد. و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند. پس (به شکرانه این نعمت بزرگ و این پیروزی و نصرت الهی) پروردگارت را تسبیح و حمد کن، و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه‌پذیر است.»

سپس مردم مکه را گردهم آورد و به آن‌ها فرمود: «ما ترون أئی صانع بکم؟» «فکر میکنید و میبینید به شما چه میکنم؟» گفتند: نیکی کن تو برادری بزرگ و برادرزاده‌ای بزرگوار هستی. پیامبر ﷺ فرمود: «اذهبا فأنتم الطلقاء».

«بروید که شما آزاد هستید»^۱.

این امر موجب اسلام آوردن بسیاری از آنان شد. سپس پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت. پس از مدتی پیامبر ﷺ به همراه (۱۱۴/۰۰۰) نفر از یاران و پیروانش به قصد به جا آوردن حج به سوی مکه حرکت کرد. این حج به نام حجه الوداع مشهور است. زیرا آخرین حج پیامبر ﷺ در طول حیات مبارکشان است.

پیامبر ﷺ روز دوشنبه (۱۲) ربیع‌الثانی سال (۱۱) هجری در مدینه منوره از دنیا رفت و در همان شهر به خاک سپرده شد. مسلمانان در اثر وفات ایشان دچار ضربه بزرگی شدند، به حدی که بعضی از یاران پیامبر، خبر وفات ایشان را باور نمی‌کردند. از جمله آن‌ها عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گفت: کسی که بگوید پیامبر ﷺ از دنیا رفته است گردنش را خواهم زد.

آنگاه ابوبکر رضی الله عنه برخاست و آیه زیر را خواند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

هنگامی که عمر این آیه را شنید، تامل کرد و ایستاد. او هنگام شنیدن آیات خداوند، سکوت پیشه از آن پیروی می‌کرد. پیامبر ﷺ در هنگام وفات (۶۳) سال داشت (۴۰) سال قبل از بعثت و (۱۳) سال پس از آن را در مکه زندگی کرد و مردم را به توحید دعوت کرد. سپس به مدینه هجرت نمود و

(۱۰) سال در آنجا ماند و نزول وحی بر او ادامه پیدا کرد تا اینکه قرآن به طور کامل بر او نازل شد و شریعت اسلام کامل گردید.

(Dr. G. Lebon)^۱ در کتاب تمدن عرب می‌نویسد: اگر ارزش افراد به وسیله ارزش اعمالشان سنجیده شود، بی‌تردید محمد ﷺ از بزرگترین افرادی بود که تاریخ آن را به خود دیده است. آری برخی از دانشمندان غربی دربارهٔ پیامبر اسلام ﷺ با انصاف برخورد کرده‌اند، اگر چه تعصب دینی چشم بسیاری از مورخان را بر اعتراف به فضایل و بزرگی آن حضرت بسته است.

۱- پزشک و مورخ فرانسوی که به مطالعه درباره تمدن شرق پرداخته است. قالوا عن الاسلام د. عماد الدین خلیل ص ۱۳۵.

فصل دوم:

صفات و ویژگی های پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ چهارشانه بود. موهایش به لاله‌ی گوشش می‌رسید. او زیباترین و خوش‌اخلاق‌ترین فرد مردم بود^۱. قیافه‌اش متوسط بود. بسیار بلند یا خیلی کوتاه نبود. پوستش بسیار سفید یا بسیار گندمگون نبود. موهایش نه بسیار مجعد و موجدار بود و نه کاملاً صاف، بلکه نیمه مجعد بود^۲. او زیباترین انسان بود. چهره‌اش سفیدگونه، ملیح و دوست‌داشتنی بود^۳. گویی از نقره ساخته شده بود. او چهره‌ای درخشان داشت و دانه‌های عرقش همانند مروارید بود^۴. ریشش انبوه و پرپشت بود. از جابر بن سمره رضی الله عنه سؤال شد: آیا چهره‌ی پیامبر ﷺ مثل شمشیر درخشان بود؟ گفت: بلکه همانند خورشید و ماه بود. همچنین صورتش گرد بود^۵. دهانش بزرگ و گوشه‌ی چشمانش کشیده و گوشت پاشنه‌هایش کم بود^۶. او سفیدپوست، ملیح و دارای اندامی متوسط بود. نه چاق بود نه لاغر. همچنین کوتاه یا

۱- صحیح بخاری.

۲- منبع سابق.

۳- صحیح مسلم.

۴- منبع سابق.

۵- منبع سابق.

۶- منبع سابق.

بلند نبود. دست و پاهایش بزرگ و محکم و کف دست‌هایش پهن بود.^۱
 انس رضی الله عنه می‌گوید: هرگز ابریشم و حریری را که از کف دست‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نرمتر و لطیف‌تر باشد، لمس نکرده‌ام و مشک و عنبری را از رایحه‌ی پیامبر
صلی الله علیه و آله و سلم خوشبوتر باشد، نبویده‌ام.^۲

هند بن ابی هاله التمیمی در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
 دارای چهره‌ای با عظمت بود که همانند ماه شب چهارده می‌درخشید.
 قامت ایشان متوسط و هیكل ایشان درشتی داشت. موهایشان نیمه مجعد
 بود، طره‌هایشان پریشان بود. موهایشان از لاله گوششان فراتر نمی‌رفت. او
 گلگون، دارای پیشانی بلند و ابروانی کمانی و بلند و دارای فاصله بود.
 هنگامی که به خشم می‌آمد از فاصله میان ابروانش عرق می‌ریخت. دارای
 بینی کشیده و باریکی بود. بینی ایشان نورانی بود که هر کسی که در آن
 دقت می‌کرد، متوجه این امر می‌شد. ریش آن حضرت انبوه، پر پشت بود.
 گونه‌های صافی داشت. دهان مبارکشان زیبا و بی‌نقص بود. دندان‌هایشان
 باریک و تیز و دارای فاصله بود. خط سینه تا ناف آن حضرت باریک بود.
 گردن ایشان مانند نقره زیبا و صاف بود. قیافه ایشان متناسب و متوسط
 بود. هیكل ورزیده و محکمی داشتند. شکم ایشان صاف، سینه‌شان پهن و
 فاصله میان دو شانه‌شان زیاد بود. استخوان‌هایشان درشت بود. پوست
 ایشان زیبا و نورانی بود. خط باریکی از موها از میان دو پستان و شکم او
 می‌گذشت و از سینه تا ناف امتداد داشت. به جز آن بازوها، کتف‌ها و بالای
 سینه‌اش مو داشت. استخوان‌های بازو درشت بود. کف دست‌ها و
 پاهایش پهن و درشت بود. کف پاهایش گودی داشت که از آن آب بیرون

۱- صحیح بخاری.

۲- صحیح مسلم.

می‌تراوید. هنگامی که بر می‌خاست. کمی مایل و آرام راه می‌رفت. گام‌هایش بلند بود و همواره به جلوی خود نگاه می‌کرد. هر گاه بر می‌گشت تمام بدنش را بر می‌گرداند. بیشتر از آنکه به آسمان نگاه کند. به زمین چشم می‌دوخت. بیشتر توجهش به یارانش بود. همواره در سلام کردن پیشی می‌گرفت. گفتم: سخن گفتن و صحبت کردن پیامبر ﷺ را برایم توصیف کن. گفت: پیامبر همواره محزون بود به فکر فرو می‌رفت. هیچ گاه آرامش نداشت. جز در مواقع ضرورت سخن نمی‌گفت و بسیار سکوت می‌کرد. با فک پایین سخنش را آغاز می‌کرد و آن را به پایان می‌رساند. سخنان پر محتوا و قاطعی می‌گفت که کم یا بیش از اندازه نبود. خوش اخلاق بود. اخلاق او نه خشن بود و نه پیش پا افتاده. هر نعمتی را حتی اگر کوچک بود، بزرگ می‌داشت و آن را نکوهش نمی‌کرد. هیچ چیز را مذمت یا ستایش نمی‌کرد. دنیا او را به خشم نمی‌آورد. هنگامی که همگان از شناخت حقیقت عاجز می‌ماندند او حق را به صاحب آن باز می‌گرداند. هیچ چیز در مقابل خشم او توان ایستادگی نداشت مگر آنکه در آن راه پیروز شود. هیچ گاه برای خود خشمگین نشد و برای خود پیروز نشد. هر گاه به چیزی اشاره می‌کرد با همه کف دست این کار را انجام می‌داد. هر گاه تعجب می‌کرد دست‌هایش را بر می‌گرداند. زمانی که سخن می‌گفت با کف دست راست داخل انگشت ابهام چپش را می‌زد. هر گاه خشمگین می‌شد، رو بر می‌گرداند و هر گاه خوشحال می‌شد، نگاهش را به پایین می‌دوخت. بیشتر خنده‌اش به صورت لبخند بود و دندان‌هایش ظاهر نمی‌شد. این امر را مدتی از حسین پنهان داشتم. سپس در این باره با او سخن گفتم. دریافتم که او در این امر بر من پیشی گرفته است و آنچه را که از او پرسیدم از پدرش سوال کرده بود که دربارهٔ درآمد، مخارج و چگونگی زندگی پیامبر ﷺ پرسیده بود.

حسین گفت: از پدرم دربارهٔ رفت و آمد پیامبر ﷺ سوال کردم. فرمود رفت و آمد پیامبر کاملاً در اختیار ایشان قرار داشت. هر گاه به خانه می‌آمد، رفت و آمدش را به سه قسمت تقسیم می‌کرد: قسمتی برای خداوند، بخش دیگری برای خانواده‌اش و سهم سوم برای خودش آنگاه سهم خود را میان خود و مسلمانان تقسیم می‌کرد و این بخش را به مردم اختصاص می‌داد و چیزی را برای خود ذخیره نمی‌کرد. از جمله ویژگی‌های ایشان این بود که در (غنایم و) سایر امور، افراد دارای فضیلت و سابقه را براساس فضل و برتری در دین بر دیگران ترجیح می‌داد. بعضی دارای یک، دو یا چندین نیاز بودند، پیامبر، براساس نیاز و مصلحتشان به آن‌ها و سایر افراد امت توجه می‌کرد و آنچه را که شایسته آن‌ها بود به اطلاع آن‌ها می‌رساند و می‌فرمود: کسانی که حضور دارند به آنان که غایب هستند اطلاع دهند. نیاز کسی را که قادر به اطلاع دادن آن به من نیست به من بگویید. زیرا کسی که به حاکمی نیاز و حاجت کسی را اطلاع دهد که آن فرد خود قادر به این کار نیست خداوند در روز قیامت او را ثابت قدم خواهد نمود و جز این عمل از او یاد نمی‌شود. از ایشان دربارهٔ سخن گفتن آن حضرت سوال کردم، گفت: پیامبر ﷺ جز در مورد آنچه به یارانش ارتباط داشت و باعث اتحاد و الفت میان آن‌ها می‌شد و از تفرقه‌شان جلوگیری می‌کرد، سکوت می‌کرد یا اینکه آن‌ها را تشویق می‌کرد. پس افراد شریف هر قومی را گرمی می‌داشت و آن‌ها را به رهبری آن‌ها تعیین می‌کرد. بدون اینکه مردم را از خود برنجانند، از آنان حذر می‌کرد. از یارانش دلجویی می‌کرد و از مردم دربارهٔ آنچه در میان آن‌ها اتفاق می‌افتد سؤال می‌کرد. نیکی را خوب می‌دانست و آن را تقویت می‌کرد. امور زشت را ناپسند می‌پنداشت و آن را تقبیح می‌کرد. او میانرو و ثابت قدم بود. هرگز از انجام هیچ وظیفه‌ای غفلت نمی‌کرد مبادا که یارانش دچار غفلت و انحراف شوند. برای هر لحظه و هر زمانی، برای

خود ذخیره‌ای داشت. در گفتن و بیان حق کوتاهی نمی‌کرد و آن را برای کسانی که آن را از مردم دریغ می‌کنند، روا نمی‌دانست. بهترین مردم در نظر او کسانی بودند که همه مردم را نصیحت می‌کردند و برترین آن‌ها کسی بود که بیش از همه از دیگران پشتیبانی و با آنان همدردی کند. از او درباره چگونگی نشستن پیامبر ﷺ سوال کردم. گفت: هر گاه پیامبر ﷺ می‌نشست یا برمی‌خاست نام خدا را بر زبان جاری می‌ساخت. خود را به ماندن در هیچ مکانی عادت نمی‌داد و از این کار نهی می‌کرد. هر گاه به میان گروهی می‌رفت در پایین مجلس می‌نشست و مردم را نیز به این کار فرمان می‌داد. به همه همنشینانش به یک شیوه نگاه می‌کرد. همنشین او گمان نمی‌کرد کسی نسبت به او بیش از آن حضرت لطف و کرم ندارد. هر گاه کسی برای رفع نیازی به پیش او می‌آمد با او می‌نشست تا زمانی که فرد خود برخیزد. هر گاه کسی چیزی را از او طلب می‌کرد، بی‌درنگ و در صورت امکان نیاز او را بر آورده می‌کرد یا سخنی راه‌گشا به او می‌گفت. اخلاق نیک و گشاده‌رویی او برای همگان بود. به همین دلیل برای آنان همچون پدری مهربان و دلسوز بود. آنان در برابر حقیقت در نظر او مساوی و برابر بودند. در همنشینی با او بردباری، حیا، شکیبایی و امانتداری حاکم بود و در آن صداها بیش از اندازه نیاز بلند نمی‌شد و حرمت‌ها شکسته نمی‌شد. و از زنان سخنی به میان نمی‌آمد. اشتباهات و لغزش‌ها انتشار نمی‌یافت. افراد آن مجلس متعادل و میانه‌رو بودند و در پرهیزگاری از هم پیشی می‌گرفتند. آنان فروتن بودند، به بزرگترها احترام می‌گذاشتند و به افراد فرودست خود نیر رحم و مهربانی می‌کردند. افراد نیازمند را بر خود مقدم می‌داشتند. غریبان را پناه می‌دادند. راوی می‌گوید: پرسیدم اخلاق او با همنشینانش چگونه بود؟ گفت: پیامبر ﷺ همواره گشاده‌رو، خوش اخلاق و خوش برخورد بود. ایشان هرگز ترش‌رو، خشن، بد اخلاق، فحاش،

غیبت‌کننده و ستایش‌کننده نبودند. از آنچه دوست نداشت چشم می‌پوشید، هیچ‌گاه هیچ‌کس نسبت به او ناامید نمی‌شد. خود را از سه کار دور می‌کرد: ریا‌کردن، پرگویی و زیاده‌روی در کلام و سخن‌گفتن درباره آنچه به او مربوط نمی‌شد. همچنین از انجام سه عمل اجتناب می‌کرد: هرگز هیچ‌کس را نکوهش نکرد، بر او عیب نگرفت و راز او را بر ملا نکرد. جز برای کسب ثواب سخن نمی‌گفت. هر گاه صحبت می‌کرد، همنشینانش سرهایشان را پایین می‌انداختند و سکوت می‌کردند. گویی پرنده‌ای روی سر آنها نشسته است. هر گاه سکوت می‌کرد آنان سخن می‌گفتند. هرگز در حضور او نزاع و جدال نمی‌کردند. وقتی یکی از آنان صحبت می‌کرد، دیگران سکوت می‌کردند تا اینکه از سخن‌گفتن فارغ می‌شد. در حضور او بسیار با ادب سخن می‌گفتند. با شنیدن آنچه آنان را می‌خنداند او هم می‌خندید. آنچه موجب تعجب یارانش می‌شد او را هم به تعجب وامی‌داشت در مقابل نامأنوس بودن گفتار و سوال افراد غریب و ناشناس شکیبایی پیشه می‌کرد، حتی اگر یارانش آنها را فراخوانده باشند و همواره می‌فرمود: اگر نیازمندی را دیدید او را راهنمایی کنید. جز از کسی که هم‌طراز خود بود، مدح و ستایش را قبول نمی‌کرد. هرگز سخن هیچ‌کس را قطع نکرد تا اینکه مبادا گمان کنند این کار را جایز می‌داند بلکه با اشاره یا برخاستن به کلام دیگران پایان می‌داد. گفتم: سکوت پیامبر ﷺ چگونه بود؟ گفت: سکوت ایشان بر اساس چهار چیز بود: شکیبایی، پرهیز و خودداری از امری، احترام و بزرگداشت و اندیشیدن. احترام گذاشتن او به وسیله ایجاد برابری در نگاه کردن به مردم و گوش دادن به سخن آنها بود. او به آنچه بر جای می‌ماند و آنچه نابود می‌شود، می‌اندیشید. شکیبایی او به صبر و بردباری ختم می‌شد. هیچ چیزی او را به خشم نمی‌آورد و تحریک نمی‌کرد. پرهیز او به چهار امر تعبیر می‌شد: در پیش گرفتن اعمال نیک تا از آن پیروی شود.

پرهیز از زشتی‌ها و گناهان تا دیگران نیز از انجام آن خودداری کنند. نظر دادن درباره آنچه به صلاح امتش است و موجب اصلاح آن‌ها می‌شود و اقدام به انجام آنچه نفع و ثواب دنیا و آخرت را برایشان به همراه دارد.^۱

در شرح آنچه در بالا ذکر شد، باید گفت: پیامبر در مجالسشان برای خود مکان خاصی تعیین نکرده بود. بلکه در هر جایی که خالی بود می‌نشست. پیامبر ﷺ در حدیثی از اینکه فرد در مسجد برای خود مکان خاصی را تعیین کند - همانند شتر نهی فرموده‌اند. همچنین در حدیثی دیگر از سرودن شعری که در وصف زنان باشد نهی فرموده‌اند. ابو عبیده می‌گوید: ابو اسماعیل مؤدب به روایت از مجالد به نقل از شعبی روایت می‌کند: افرادی در مسجد نشسته بودند و شعر می‌خواندند. عبدالله بن الزبیر آمد و گفت آیا در حرم خداوند و در کنار خانه خدا شعر می‌خوانید؟ یکی از یاران رسول الله ﷺ گفت: ای پسر زبیر این کار اشکالی ندارد. بلکه پیامبر ﷺ فقط از سرودن شعری که درباره زنان باشد یا موجب تحمل زیان مادی شود، نهی فرموده‌اند.

این امری است که از شمولیت و فراگیر بودن اسلام برای همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی زندگی، مشاهده و دریافت می‌شود. پس اسلام به تمام معنای کلمه‌ی دین و دولت است.

همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحدٌ من هذه الأمة يهودي أو نصراني ثم لم يؤمن بالذي أرسلت إلا كان من أصحاب النار».

«قسم به آنکه جان محمد در دست اوست. هر فرد یهودی یا نصرانی که کلام [و دعوت] مرا بشنود، اما به رسالت من ایمان نیاورد، در آتش خواهد بود»^۱.

ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت باد. من اعتراف می‌کنم که حق شما را ادا نکرده‌ام و در این کتابچه آنچه را که شایسته‌ی توست ننوشته‌ام. آنچه نگاشته‌ام فقط اشارات و کلام مختصری است درباره‌ی این پیامبر بزرگ که با نبوتش مشرکان را به سوی نور هدایت کرد و در همه دورانها، بندگان هوی و هوس و شهوت‌های حیوانی و دنیاپرستان و کسانی را که برای به بندگی درآوردن بندگان خدا تلاش می‌کنند به سوی حق راهنمایی می‌کند. من از خداوند می‌خواهم این اثر سبب تصحیح اتهامات، اباطیل و افتراهایی شود که به این شخصیت بزرگوار نسبت داده می‌شود. همچنین آغازی برای طلب شناخت بیشتر درباره‌ی این شخصیت بزرگ باشد که مردم را به سوی همه نیکی‌ها هدایت می‌کرد و از هر گونه بدی و زشتی دور می‌نمود. کسی که سخنان و اعمال او سازمان‌دهنده و شریعت‌گذاری است که ما را به رضایت و بهشت پروردگار می‌رساند. پس بیایید دوران تقلید و پیروی از پدران و اجدادمان را که براساس علم نبوده است، رها کنیم و براساس خرد، علم، تفکر و دقت در چیزی باشد که می‌خواهیم بدان اعتقاد داشته باشیم و عمل کنیم.

بعضی از اخلاق، صفات و ویژگی‌های پیامبر ﷺ

عقل: پیامبر ﷺ به درجه‌ای از عقل رسیده بود که جز او کسی به آن درجه راه نیافته بود. القاضی عیاض می‌گوید: عظمت و گوناگونی این امر

برای کسی که به بررسی احوال، مطالعه سیره و اندیشیدن در کلام و گفتار، اخلاق زیبا، سیرت پاک، حکمت‌های ایشان بپردازد و از میزان علم ایشان به تورات، انجیل و کتاب‌های نازل شده، حکمت حکما، زندگی و جنگ‌های امت‌های پیشین، ضرب‌المثل‌ها، سیاست مردم، تعیین قوانین و نهادینه کردن ادب و اخلاق پسندیده توسط ایشان اطلاع داشته باشد، به خوبی روشن می‌شود. همچنین می‌توان به علمی اشاره کرد که دانشمندان آن علوم سخنان گهربار او را اصل و حجت و دلیل دانسته‌اند. از جمله آن‌ها عبارت، طب، حساب، ارث، نسب‌شناسی و آن حضرت بدون اینکه آن‌ها را از کسی یاد گرفته باشد و کتاب‌های پیشینیان را مطالعه نموده و نزد دانشمندان آن علوم آموزش دیده باشد، آن سخنان را فرموده است. بلکه ایشان پیامبری درس نخوانده بود که تا زمانی که خداوند شرح صدر به او عطا کرد و امر و علم او را آشکار کرد و آن را بر او خواند، از آن علوم چیزی نمی‌دانست. معارف و تعالیم آن حضرت و علمی که درباره عجایب قدرت و ملکوت عظیم خداوند بوده است و خواهد بود. کاملاً براساس عقل بوده است.^۱

۱- **خویشتننداری:** او بیش از همه مردم خویشتنندار و بردبار بود و با امید به گرفتن ثواب از خداوند در راه انتشار دعوتش اذیت و آزار فراوانی را تحمل کرده از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است: هنگامی که به پیامبر ﷺ نگاه می‌کنم، گویی قصه پیامبری را نقل می‌کند که قومش او را زده‌اند و او خون را از چهره‌اش پاک می‌کند

و می گوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»: «پروردگارا قوم مرا ببخش زیرا بی تردید آنان [بسیاری از حقایق را] نمی دانند»^۱.

جندب بن سفیان رضی الله عنه می گوید: انگشت رسول الله ﷺ در یکی از جنگ‌ها زخمی شد و از آن خون جاری شد. پیامبر فرمود: «هل أنت إلاّ أصبع دميت وفي سبيل الله ما لقيت». «آیا تو چیزی جز یک انگشت هستی که خونین شده و در راه خداوند رنجی را تحمل کرده‌ای»^۲.

اخلاص: پیامبر ﷺ همچنانکه خداوند به او امر فرموده بود، در همه امور و کارهایش اخلاص داشت. خداوند می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: نماز، عبادت، زیستن و مردن من از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است [و این است که تنها خدا را پرستش می کنم و کارهای این جهان را خود را در مسیر رضایت او قرار می دهم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می کوشم و در این راه می میرم، تا حیاتم ذخیره مرگم شود]. * خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان [در میان امت خود و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسان‌ها برای خداوند] هستم».

۲- حسن خلق و رفتار پسندیده: هنگامی که از همسرش، عایشه رضی الله عنها درباره اخلاق آن حضرت سوال شد، گفت: اخلاق او براساس قرآن بود. یعنی به اوامر و نواهی آن عمل می کرد و آن

۱- صحیح البخاری ۱۲۸۲/۳ حدیث ۳۲۹۰.

۲- صحیح البخاری ۱۰۳۱/۳ حدیث ۲۶۴۸.

فضایل و اعمالی را که در آن سفارش شده است، انجام می‌داد، و از انجام اموری که در آن نهی شده بود، خودداری می‌کرد. جای تعجب ندارد. زیرا ایشان خود فرموده‌اند. «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي لِمَكْرَمِ الْأَخْلَاقِ وَتَمَامِ مَحَاسِنِ الْأَفْعَالِ»: «بی‌تردید خداوند مرا برای کامل کردن اخلاق پسندیده و اعمال نیک و شایسته برانگیخته است»^۱.

خداوند - تبارک و تعالی - در آیه زیر او را ستوده است و می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾﴾ [القلم: ۴].

«تو دارای اخلاق بزرگ و والا [و صفات پسندیده‌ای] هستی».

انس بن مالک رضی الله عنه که مدت (۱۰) سال شب و روز، در خانه و در سفر خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و اخلاق و رفتار ایشان را به خوبی می‌شناخت می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوش اخلاق‌ترین فرد مردم بود^۲.

همچنین می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشنام‌گو و فحاش نبود و کسی را لعن نمی‌کرد. هنگامی که کسی را خسته می‌یافت می‌گفت: هر آنچه دارد حاصل عرق پیشانی و زحمت اوست^۳.

۳- ادب: از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده است که یک بار برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشیدنی آوردند. ایشان از آن نوشیدند. در طرف راست ایشان جوانی و در طرف چپ پیرمردی نشسته بود. پس به جوان گفت: آیا اجازه می‌دهی آن را به این افراد بدهم. جوان گفت: ای پیامبر به

۱- البخاری، الادب المفرد و امام احمد.

۲- صحیح مسلم ۱۸۰۵/۴ حدیث ۲۳۱۰.

۳- صحیح البخاری ۲۲۴۳/۵ حدیث ۵۶۸۴.

خدا قسم دوست ندارم سهم مرا به کسی بدهی. گفت: پیامبر ﷺ آن نوشیدنی را در دست آن جوان گذاشتند^۱.

۴- **علاقه‌مندی به اصلاح‌گری:** از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده است که مردم قباء با هم جنگیدند و با سنگ به سوی همدیگر پرتاب می‌کردند. این امر را به اطلاع پیامبر ﷺ رساندند پیامبر ﷺ فرمود: ما را به آنجا ببرید تا در میانشان صلح برقرار کنیم^۲.

۵- **امر به معروف و نهی از منکر:** از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر ﷺ انگشتی طلا را در انگشت مردی دید. پس آن را در آورد و انداخت. سپس فرمود: «بعضی از شما به سوی اخگری از آتش دست دراز می‌کنید و آن را به دست می‌گیرید». پس از آنکه پیامبر ﷺ رفت، مردم به آن مرد گفتند: انگشتت را بردار و آن را بفروش و از آن استفاده کن. مرد پاسخ داد: نه به خدا هرگز چیزی را که پیامبر ﷺ آن را دور انداخته است، بر نخواهم داشت^۳.

۶- **علاقه به پاکی و طهارت:** از مهاجر بن قنفذ رضی الله عنه روایت شده است که او بر پیامبر ﷺ وارد شد، در حالیکه پیامبر در حال قضای حاجت بود. پس بر پیامبر سلام کرد. اما پیامبر رضی الله عنه جواب او را نداد. تا اینکه وضو گرفت و از او معذرت خواهی کرد و فرمود: «إني كرهت أن أذكر الله عز وجل إلا على طهر، أو قال على طهارة»:

۱- صحیح البخاری ۸۶۵/۲ حدیث ۲۳۱۹.

۲- صحیح البخاری ۹۵۸/۲ حدیث ۲۵۴۷.

۳- صحیح مسلم ۱۶۵۵/۳ حدیث ۲۰۹.

«بی تردید من ناپسند می‌دانستم که جز در حالت پاکی نام خداوند را بر زبان جاری کنم»^۱.

۷- **حفظ زبان:** از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار ذکر خدا می‌گفت و کمتر سخنان بیهوده بر زبان جاری می‌ساخت. نماز را طولانی و خطبه را کوتاه می‌کرد. از اینکه همراه بیوه زن یا فقیری برود تا نیاز او را بر آورده کند ابایی نداشت^۲.

۸- **عبادت فراوان:** عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شب‌ها آن قدر به نماز شب می‌ایستاد تا پاهایش ورم می‌کرد. عایشه می‌گوید: از ایشان پرسیدم: ای رسول خدا تو چرا چنین می‌کنی در حالی که خداوند گناه گذشته و آینده تو را آمرزیده است؟ پیامبر فرمود: «أفلا أحب أن أكون عبداً شكوراً!» «آیا دوست نداشته باشم که بنده سپاسگزاری باشم؟»^۳.

۹- **نرمخویی و آرامش:** از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده است که طفیل بن عمرو دوسی و یارانش بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند و گفتند: قبیله دوس سر به نافرمانی و عصیان نهاده است. پس گفته شد: قبیله دوس نابود باد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اللَّهُمَّ اهد دوساً وات بهم!»:

۱- صحیح ابن خزیمه ۱۰۳/۱ حدیث ۲۰۶.

۲- صحیح ابن حبان ۳۳۳/۱۴ حدیث ۶۴۲۳.

۳- صحیح البخاری، ۱۸۳۰/۴ حدیث ۴۵۵۷.

«پروردگارا قبيله دوس را هدايت كن و آن‌ها را [به راه راست] بياور»^۱.

۱۰- **ظاهر زيبا:** از البراء بن عازب رضي الله عنه روايت شده است: كه پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم داراي قامتي متوسط و شانه‌هاي پهن بود. موهايش به لاله گوشش مي‌رسيد. او را در جامه‌اي قرمز ديدم كه هرگز لباسي زيباتر از آن را ندیده‌ام^۲.

۱۱- **زهد در دنيا:** از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روايت شده است كه پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم روي حصيري خوابيده بود. پس از مدتي بيدار شد. حصير بر پهلوئ مبارکش اثر گذاشته بود عرض كرديم: اي رسول خدا اگر اجازه بدهيد، براي‌تان پوششي بياوريم، فرمود: مرا چه نيازي به مال دنياست. من در اين دنيا مانند عابري هستم كه در مدتي زير سايه درختي مي‌ايستد، سپس مي‌رود و آن را ترك مي‌كند^۳.

از عمرو بن الحارث رضي الله عنه روايت شده است كه: پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم در هنگام وفاتشان درهم، دينار، غلام، كنيز يا چيزي از خود بر جاي نگذاشت. جز قاطر سفيد و اسلحه‌اش و قطعه زميني كه آن را به عنوان صدقه به فقرا داد^۴.

۱۲- **اينثار:** از سهل بن سعد رضي الله عنه روايت شده است زني عبايي را آورد و گفت: آيا مي‌دانيد عبا چيست؟ گفته شد: آري لباسي است كه اطراف آن دوخته شده باشد. گفت: اي رسول خدا من اين عبا را با

۱- صحيح البخاري، ۱۰۷۳/۳ حديث ۲۷۷۹.

۲- متفق عليه.

۳- سنن الترمذي ۵۸۸/۴ حديث ۲۳۷۷.

۴- صحيح البخاري ۱۰۰۵/۳ حديث ۲۵۸۸.

دست خودم دوخته‌ام آن را بر تن شما می‌پوشانم پیامبر ﷺ در حالی که به آن عبا نیاز داشت، آن را برداشت و به سوی ما آمد در حالی که آن را به عنوان شلوار دوخته بود. یکی از افراد گفت: ای رسول خدا آن را بر تن من بیوشان. پیامبر فرمود: بله پیامبر ﷺ در میان آن مجلس نشست. سپس به خانه برگشت [آن را از تن در آورد] و پیچید و برای آن مرد فرستاد. مردم به آن مرد گفتند: شما که می‌دانستید پیامبر هیچ نیازمندی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد، کار خوبی نکردی آن را از ایشان طلب نمودی. مرد گفت: به خدا قسم فقط با این هدف آن را از آن حضرت خواستم تا روزی که از دنیا می‌روم، آن عبا کفن من باشد. سهل می‌گوید: آن عبا، کفن آن مرد شد.^۱

۱۳- **نیروی ایمان و توکل:** از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت شده است که گفت: زمانی که ما در غار [ثور] بودیم من به پاهای مشرکان که بالای سر ما قرار داشت نگاه کردم و گفتم: ای رسول خدا اگر یکی از آن‌ها به زیر پاهایش نگاه کند ما را خواهد دید پیامبر ﷺ فرمود: «یا أبابکر ما ظنك بائین الله ثالثهما»؛ «ای ابوبکر درباره آن دو نفری که سومین نفرشان خداوند است، چه می‌اندیشی؟»^۲.

۱۴- **مهربانی و عطوفت:** از ابو قتاده رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر ﷺ در حالی که پیش ما آمد که امامه دختر ابی العاص [که کودکی خردسال بود] روی دوش او قرار داشت. آنگاه نماز خواند،

۱- صحیح البخاری ۷۳۷/۲ حدیث ۱۹۸۷.

۲- صحیح مسلم ۱۸۵۴/۴.

هنگامی که به رکوع می‌رفت او را روی زمین می‌گذاشت، و هر گاه بر می‌خاست او را هم با خود بر می‌داشت.^۱

۱۵- **آسان‌گیری:** از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إني لأدخل في الصلاة وأنا أريد إطالتها فأسمع بكاء الصبي فأتجوّز في صلاتي مما أعلم من شدة وجد أمه من بكائه».

«بی‌تردید من هنگامی که نماز می‌خوانم و می‌خواهم آن را طولانی کنم، در این هنگام صدای گریه کودکی را می‌شنوم، نماز را کوتاه می‌نمایم زیرا احساس و اشتیاق شدید مادرش نسبت به گریه او را درک می‌کنم».^۲

۱۶- **خشوع و فروتنی:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إني لأنقلب إلى أهلي فأجد التمرة ساقطة على فراشي فأرفعها لأكلها، ثم أخشى أن تكون صدقة فألقيها».

«بی‌گمان من به میان خانواده‌ام می‌روم پس دانه خرمایی را که روی بسترم افتاده است می‌یابم و آن را بر می‌دارم تا بخورم سپس از بیم آنکه مبدا صدقه باشد، آن را دور می‌اندازم».^۳

۱۷- **انفاق:** از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که هر گاه براساس اسلام چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواسته می‌شد آن را به درخواست کننده می‌داد. یک بار مردی به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده ایشان گوسفندانی را که میان دو کوه بود به او داد. آن مرد به پیش قوم

۱- صحیح البخاری ۲۲۳۵/۵ حدیث ۵۶۵۰.

۲- صحیح بخاری ۲۵۰/۱ حدیث ۶۷۷.

۳- صحیح بخاری ۸۵۷/۲ حدیث ۲۳۰۰.

خود بازگشت و گفت: ای قوم من، اسلام بیاورید که محمد ﷺ بسیار بخشنده است و از تنگدستی و فقر بیمی ندارد.^۱

۱۸- **علاقه به همکاری:** از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که در جواب اینکه پیامبر ﷺ در خانه‌اش چه کار می‌کرد، گفت: او به امور خانواده‌اش می‌پرداخت و در خدمت افراد خانواده بود. هر گاه وقت نماز فرا می‌رسید، برای نماز خارج می‌شد.^۲

البراء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: در روز خندق پیامبر ﷺ را دیدم که خاک‌ها را حمل می‌کرده تا جایی که خاک موهای سینه‌اش را پوشانده بود و بدنشان پر مو بود. همچنین این شعر عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را می‌خواند:

اللهم لولا أنت ما اهتدينا ولا تصدقنا ولا صلينا
خدا یا اگر تو نبودی ما هدایت نمی‌شدیم، صدقه نمی‌دادیم و نماز
نمی‌خواندیم.

فأنزلن سكينه علينا وثبت الأقدام إن لاقينا
پس آرامش را بر ما نازل بفرما و در جنگ و مبارزه با دشمنان گام‌هایمان
را استوار بگردان.

إن الأعداء قد بغوا علينا إذا أرادوا فتنة أينا

۱- صحیح مسلم ۱۸۰۶/۴ حدیث ۲۳۱۲. مقصود از بسیاری گوسفندان که در بین دو کوه بودند.

۲- صحیح بخاری ۲۳۹/۱ حدیث ۶۴۴.

بی‌تردید دشمنان به ما ظلم کرده‌اند. اگر قصد فتنه‌انگیزی داشته باشند در مقابل آن‌ها مقاومت خواهیم کرد. آنگاه در پایان صدایش را بلند می‌کرد.^۱

۱۹- **راستگویی:** همسرش عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هیچ رفتاری در نظر رسول الله ﷺ ناپسندتر از دروغ نبود. هر گاه فردی در حضور ایشان دروغ می‌گفت، همواره آن را در خاطر داشت مگر آنکه بداند که او از آن کار توبه کرده است.^۲

دشمنانش نیز صدق و راستگویی او را تایید کرده‌اند. ابوجهل که از سر سخت‌ترین دشمنان پیامبر ﷺ بود روزی به ایشان گفت: ای محمد من نمی‌گویم تو دروغ‌گویی، اما آنچه را که آورده‌ای و مردم را بدان دعوت می‌کنی انکار می‌کنم. خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳].

«[ای پیامبر] ما می‌دانیم که آنچه [کفار مکه] می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. [ناراحت نباش] زیرا آنان [از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت] تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران [چون ایشان، از روی عناد و دشمنی] آیات خدا را انکار می‌کنند».

۲۰- **بزرگداشت حرمت‌های خداوند:** از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: هر گاه پیامبر ﷺ میان دو امر یکی را انتخاب می‌کرده امر آسانتر را در صورتی که گناه نبود، برمی‌گزید. اما اگر آن

۱- صحیح البخاری، ۱۱۰۳/۳، حدیث ۲۸۷۰.

۲- سنن الترمذی، ۳۴۸/۴، حدیث ۱۹۷۳.

امر گناه می‌بود، دورترین حالت از آن کار را برمی‌گزید. به خدا قسم هرگز در هیچ امری برای خود انتقام نگرفت. مگر اینکه حرمت‌های خداوند پایمال شوند، در این صورت برای خداوند انتقام می‌گرفت.^۱

۲۱- **گشاده‌رویی:** عبدالله بن الحارث رضی الله عنه می‌گوید: هیچ کس را ندیده‌ام که بیش از رسول الله ﷺ لبخند بزند.^۲

۲۲- **امانتداری و وفاداری:** امانتداری آن حضرت در نوع خود بی‌نظیر بود. مردم مکه که پس از اعلان عمومی دعوت پیامبر ﷺ با او دشمنی کرده بودند و به او و پیروانش ظلم فراوان کرده و آن‌ها را شکنجه داده بودند، علیرغم وجود دشمنی میان آن‌ها، امانت‌هایشان را نزد او می‌گذاشتند. این امانت‌ها پیش آن حضرت ماند تا اینکه پس از آزار و شکنجه فراوان، ایشان را مجبور به هجرت به مدینه کردند. آنگاه پسر عمویش علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه را مأمور کرد که سه روز پس از او به مدینه هجرت کند تا امانت‌ها و اموالی را که نزد رسول الله ﷺ بود به صاحبانش باز گرداند.^۳ همچنین از نشانه‌های وفای ایشان به عهد و پیمان این بود که از جمله شرط‌هایی که در صلح حدیبیه میان پیامبر و مشرکان (سهیل بن عمرو) گذاشته شد. شرطی بود که براساس آن هر گاه کسی که از سوی قریش به سوی پیامبر ﷺ در مدینه فرار می‌کرد و به آن‌ها می‌پیوست، پیامبر او را به قریش تحویل می‌داد اگر هم مسلمان شده بود. اما اگر از میان مسلمانان کسی به سوی قریش فرار می‌کرد و به

۱- صحیح البخاری ۲۴۹۱/۶ حدیث ۶۴۰۴.

۲- سنن الترمذی ۶۰۱/۵ حدیث ۳۶۴۱.

۳- سیره ابن هشام ۴۹۳/۱.

آن‌ها ملحق می‌شد، آن‌ها آن فرد را باز نمی‌گرداندند. (صحیح البخاری). هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه رسید، مردی که ابو جندل بن سهیل بن عمرو نامیده می‌شد، توانست از مکه فرار کند و به مدینه بیاید. مشرکان افرادی را در طلب او به پیش رسول الله ﷺ فرستادند و گفتند: ما براساس پیمانی که میان ماست آمده‌ایم. رسول الله ﷺ او را به پدرش برگرداند، و به ابو جندل گفت: «اصبر واحتسب فإنَّ الله جاعل لك ولن معك من المستضعفين فرجاً ومخرجاً إنَّا قد صالحنا هؤلاء القوم وجرى بيننا وبينهم العهد وإنَّا لا نغدر». «ای ابو جندل صبر و شکیبایی کن و منتظر باشد. زیرا بی‌تردید خداوند برای تو و افراد ستم‌دیده و مستضعفی که پیش تو هستند گشایش و راه نجاتی قرار خواهد داد. بی‌تردید ما با این قوم صلح کرده‌ایم و میان ما پیمانی بسته شده است و بی‌گمان ما خیانت نخواهیم کرد»^۱.

۲۳- شجاعت و بی‌باکی: علی رضی الله عنه می‌گوید: در جنگ بدر خود را در حالی یافتم که ما به پیامبر ﷺ پناه می‌بریم و او نزدیکترین فرد ما به دشمن بود و در آن روز شجاعترین فرد ما پیامبر ﷺ بود^۲.

اما انس بن مالک رضی الله عنه درباره شجاعت ایشان در غیر جنگ‌ها می‌گوید: پیامبر ﷺ بهترین و شجاعترین فرد مردم بود. شبی مردم مدینه ترسیدند. به همین دلیل به سوی منبع آن صدا رفتند. پیامبر ﷺ در حالی که خبر را کسب کرده بود به سویشان آمد. در حالی که سوار بر اسب زین نشده ابو

۱- سنن البیهقی الکبری ۲۲۷/۹ حدیث ۱۸۶۱۱

۲- مسند الامام أحمد ۸۶/۱ حدیث ۶۵۴.

طلحه بود و شمشیری به گردن داشت فرمود: «لِمَ تراعوا لِمَ تراعوا». «چرا می‌ترسید چرا می‌ترسید؟» سپس فرمود: «وجدنا بحراً» أو قال: «إِنَّه لبحر»: «این اسب خیلی سریع بود». یعنی مردم مدینه با شنیدن این صدای عجیب ترسان از خانه خارج می‌شوند تا بدانند چه اتفاقی افتاده است. آنان پیامبر ﷺ را می‌بینند که به تنهایی بر روی اسبی بدون زین از جانب صدا به سوی آن‌ها می‌آید و آن‌ها را آرام می‌نماید. زیرا شرایط این گونه سرعتی را می‌طلبید. همچنین شمشیرش را به گردنش آویخته بود. زیرا ممکن است به کاربرد آن نیاز باشد. به آن‌ها گفت اسبی که همراهش بود نامش بحر یعنی دریا بود به عبارت دیگر سریع بود. بنابراین پیامبر ﷺ منتظر خروج مردم نماند تا برای کسب خبر همراه او بیایند.

در غزه احد پیامبر ﷺ با یارانش مشورت کرد. آنان معتقد به جنگیدن بودند. اما پیامبر ﷺ نظر دیگری داشت. اما نظر آن‌ها را پرسید. اصحاب ﷺ از نظرشان پشیمان شدند. زیرا پیامبر ﷺ نظر دیگری داشتند. انصار گفتند: ما نظر پیامبر ﷺ را رد کرده و به کناری نهاده‌ایم. به همین دلیل به پیش ایشان رفتند و گفتند: هر چه شما دستور دهید انجام می‌دهیم. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّه لیس لني إذا لبس لامته أن يضعها حتی یقاتل».

«هر پیامبری هر گاه برای دفاع از امتش لباس جهاد بر تن کرد نباید آن‌ها را از تن به در آورد^۱. تا اینکه با دشمنان می‌جنگید».

۲۴- بخشش و کرم: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ بخشنده‌ترین فرد بود. در ماه رمضان هنگامی که جبرئیل به پیش او می‌آمد بیش از هر زمان دیگری بخشنده و بزرگواری بود. جبرئیل در

۱- مسند الإمام أحمد ۳/۳۵۱ حدیث ۱۴۸۲۹.

ماه رمضان هر شب به دیدار او می‌آمد و قرآن را به او می‌آموخت. بی‌تردید رسول الله ﷺ از باد باران‌زا بخشنده‌تر بود^۱.

ابوذریؓ می‌گوید: با پیامبر ﷺ در سنگلاخ مدینه پیاده راه می‌رفتم. کوه اُحد را دیدیم. پیامبر فرمود: ای ابوذر، ابوذر می‌گوید گفتم: بله ای رسول الله ﷺ فرمود: «ما أحب أن أُحدَّ لي ذهباً يأتي علي ليلة أو ثلاث عندي منه دينار إلاَّ أُرصد له دين إلاَّ أن أقول به في عباد الله هكذا وهكذا، عن يمينه وعن شماله ومن خلفه»^۲.

«برای من هیچ چیزی خوشایندتر از این نیست که به اندازه کوه اُحد طلا برای من آورده شود و یک شب یا سه شب از آن بگذرد و دیناری از آن نزد من باقی بماند، مگر اینکه آن را برای (دین) بدهکاری ذخیره کرده باشم، و الاً در راه خداوند خرج کنم یا دستور دهم در راه بندگان خداوند چنین و چنان خرج شود، از دست راست و دست چپ و پشت سرش اشاره کرد».

جابر بن عبداللهؓ می‌گوید: هرگز پیامبر ﷺ در جواب هیچ درخواستی «نه» نگفت^۳.

۲۵- **حیا:** ابو سعید الخدریؓ می‌گوید: پیامبر ﷺ از دوشیزه‌ای که در پشت پرده است با حیاتر بود. هر گاه چیزی را که از آن بیزار بود می‌دید، این امر را از چهره‌اش تشخیص می‌دادیم^۴.

۱- صحیح البخاری ۶/۱ حدیث ۶.

۲- صحیح البخاری ۲۳۱۲/۵.

۳- صحیح البخاری ۲۲۴۴/۵ حدیث ۵۶۷۸.

۴- صحیح البخاری ۲۲۶۳/۵ حدیث ۵۷۵۱.

۲۶- **فروتنی:** پیامبر ﷺ فروتن‌ترین و متواضع‌ترین فرد بود. به علت تواضع شدید ایشان فرد تازه واردی که اولین بار وارد مسجد می‌شد او را در میان یارانش تشخیص نمی‌داد. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که ما با پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بودیم. مردی با شترش وارد شد و آن را در مسجد بر زمین خواباند. سپس پاهایش را بست آنگاه رو به سوی مسلمانان کرد و گفت: کدام یک از شما محمد است؟ پیامبر ﷺ در میان آن‌ها نشسته و تکیه داده بود. گفتیم: آن مرد سفید پوستی که تکیه داده است!

پیامبر ﷺ متکبر و مغرور نبود و از اینکه همراه فرد مسکین، ضعیف یا نیازمند برای رفع نیازش برود، ابایی نداشت. از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: زنی از اهالی مدینه که کمی، عقلش سبک بود به پیامبر ﷺ گفت: ای پیامبر خدا من از شما درخواستی دارم، پیامبر رضی الله عنه فرمود: ای ام فلان، بین در کدام یک از کوچه‌ها و راه‌ها [ای مدینه] که می‌خواهی [تا بیایم و] نیازت را برآورده کنم». پیامبر در یکی از راه‌ها با او خلوت کرد تا اینکه نیاز او را برآورده کرد.^۱

۲۷- **رحم و مهربانی:** ابو مسعود انصاری رضی الله عنه می‌گوید: مردی به پیش پیامبر رضی الله عنه آمد و گفت: ای رسول خدا، به خدا قسم من بدان علت دیر برای خواندن نماز صبح [به مسجد] می‌روم زیرا فلانی [که امام است] نماز را طولانی می‌کند. می‌گوید: هرگز پیامبر رضی الله عنه را در حال موعظه و اندرز مثل آن روز خشمگین ندیده بودم. آنگاه پیامبر رضی الله عنه

۱- صحیح البخاری ۳۵/۱ حدیث ۶۳.

۲- صحیح مسلم ۱۸۱۲/۴ حدیث ۲۳۳۶.

فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مِنْكُمْ مَنْفَرِينَ فَأَيُّكُمْ مَا صَلَىٰ بِالنَّاسِ فليُوجِزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَّةِ». «ای مردم، گروهی از شما مردم را متنفر می‌کنند. هر کدام از شما که امامت نماز را بر عهده گرفت پس باید نماز را کوتاه و مختصر بخواند. زیرا بی‌تردید در میان [نمازگزاران] افراد سالخورده، ضعیف و نیازمند وجود دارد»^۱.

از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت شده است که: پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که فرستاده یکی از دخترانش آمد و پیغام دخترش را که حضور بر بالین مرگ پسر آن دختر [نوه پیامبر] بود، به ایشان رسانید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «برگرد و به او بگو خداوند آنچه را که بخواهد اعطا کند یا بستاند، انجام می‌دهد و هر چیزی در پیشگاه او دارای اجل و زمان خاصی است. پس به پیش او برو و به او بگو که صبر کند و شکیبا باشد». آن فرد دوباره به پیش پیامبر بازگشت و گفت: دخترتان قسم خورد که حتماً باید بیاید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همراه سعد بن عباد و معاذ بن جبل برخاست و بدانجا رفت. پسر بچه را به ایشان دادند. در حالیکه صدای نفس کشیدن او می‌آمد گویی در داخل مشک آبی نفس می‌کشید. چشمان پیامبر پر از اشک شد. سعد به او گفت: یا رسول الله چه شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این رحمی است که خداوند آن را در دل‌های بندگانش قرار داده است. بی‌تردید خداوند از میان بندگان فقط به افراد دارای مهربانی و شفقت، رحم خواهد کرد»^۲.

۱- صحیح البخاری ۲۴۸/۱ حدیث ۶۷۰.

۲- صحیح البخاری ۲۶۸۶/۶ حدیث ۶۹۴۲.

۲۸- **شکیبایی و آمرزش:** از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راه می‌رفتم. در حالی که، آن حضرت عبایی نجرانی با حاشیه ضخیم بر تن داشت فردی اعرابی آن را گرفت و به شدت کشید تا به گردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کردم دیدم که حاشیه ردا در اثر فشار شدید بر گردن ایشان اثر گذاشته است. سپس آن اعرابی گفت: دستور بده از مال خداوند که نزد توست به من بدهند. پیامبر به سوی او نگاه کرد سپس خندید و دستور داد به او چیزی بدهند^۱.

از نمونه‌ها بردباری ایشان جریان زید بن سعنه است. او یکی از احبار یهود بود که مالی را به عنوان قرض به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده بود. پیامبر جهت انجام امور بعضی از نو مسلمانان به آن مال نیاز داشت. زید می‌گوید: دو یا سه روز قبل از اینکه موعد پس دادن قرض فرا برسد پیامبر به همراه ابوبکر، عمر، عثمان و تعدادی از یارانش برای تشییع جنازه فردی از انصار خارج شده بود. زمانی که بر جنازه نماز میت خواند به دیواری نزدیک شد. سپس کنار آن نشست. من به او نزدیک شده و یقه‌اش را گرفتم با چهره‌ای خشن به او نگاه کردم و گفتم: ای محمد آیا قرض مرا پس نمی‌دهی؟ به خدا قسم من نسبت به تعامل با شما بنی عبدالمطلب اطلاع دارم و در میان شما کسی را نمی‌یابم که بدهی‌اش را دیر بپردازد. زید می‌گوید: سپس به عمر بن خطاب نگاه کردم که از شدت خشم چشمانش گرد شده بوده و می‌چرخید. سپس با نگاهش مرا دور کرد و گفت: ای دشمن خدا آیا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخن می‌گویی و با او این گونه که می‌بینم رفتار می‌کنی. قسم به آن کسی که او را براساس حق و حقیقت برانگیخته است اگر مرا نپهی نمی‌کرد با همین شمشیر گردنت را می‌زدم. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آرامی به

۱- صحیح البخاری ۱۱۴۸/۳ حدیث ۲۹۸۰.

عمر نگاه کرد سپس فرمود: «ای عمر ما به چیزی غیر از این رفتار نیاز داشتیم. آن اینکه مرا به ادای دین در وقت خود و او را به حسن خلق در پیگیری و مطالبه دینش فرا بخوانی. او را ببر و دینش را پس بده و در مقابل آنچه او را ترساندی ۲۰ صاع بیشتر به او بده». زید می‌گوید: عمر مرا با خود برد و علاوه بر قرضم ۲۰ صاع خرما اضافه به من داد. پرسیدم این اضافه چیست؟ گفت: پیامبر ﷺ به من دستور داد در مقابل آنکه تو را تهدید کردم. به تو علاوه بر قرضت چیزی اضافه بدهم. گفتم: ای عمر آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: نه. تو کیستی؟ گفتم: من زید بن سعه هستم. پرسید: همان عالم یهودی هستی؟ گفتم: آری. پرسید: چرا به پیامبر ﷺ چنین گفتی و با او این گونه رفتار کردی؟ گفتم: ای عمر هنگامی که من به چهره رسول الله ﷺ نگاه کردم همه نشانه‌های پیامبری و نبوت را به جز دو مورد از آن‌ها در چهره‌اش مشاهده کردم. شکیبایی او بر جاهل بودن بر چیزی غلبه و سبقت می‌گیرد، و هرگاه چیزی را نمی‌دانست بر شکیبایی او افزون می‌شد، ای عمر من تو را شاهد و گواه قرار می‌دهم که پروردگار من الله است، اسلام دین من است، و محمد ﷺ پیامبر خداست. تو شاهد و گواه باش که من نصف اموالم را به امت محمد ﷺ صدقه می‌دهم. عمر گفت: آن را برای بعضی از آنان صدقه قرار بده [نه همه آنان] زیرا به همه آنان نمی‌رسد. گفتم پس اموالم به بعضی از آنان تعلق بگیرد. عمر و زید به پیش رسول الله ﷺ بازگشتند. زید گفت: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله پس به پیامبر ایمان آورد و او را تصدیق کرد. به همراه پیامبر در

بسیاری از جنگ‌ها حضور داشت تا اینکه در جنگ تبوک در حالی که پیشرو بود، از دنیا رفت^۱.

شاید بزرگترین نمونه برای عفو و بخشش پیامبر ﷺ روز فتح مکه باشد که همه مردم مکه و کسانی را که او را با انواع آزار و شکنجه آزاده بودند و باعث اخراج او از شهر شده بودند، در حضور او گرد هم می‌آوردند. هنگامی که آنان در مسجد جمع شدند به آنان گفت: به نظر شما چگونه با شما رفتار کنم؟

گفتند: به نیکی رفتار کن، تو برادر بزرگ و برادرزاده بزرگواری هستی؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بروید که شما آزادید»^۲.

۲۹- صبر: پیامبر ﷺ الگوی صبر و شکیبایی بود. ایشان قبل از بعثت در مقابل اعمال غلط و بت‌پرستی قومش صبر پیشه می‌کرد. همچنین ایشان پس از علنی شدن دعوت در مقابل عذاب و شکنجه مشرکان مکه و نفاق منافقان مدینه صبور و بردبار بوده، ایشان نمونه والای صبر و شکیبایی در از دست دادن نزدیکان بودند. همسرش خدیجه و همه فرزنداناش به جز فاطمه در دوران حیاتش از دنیا رفتند. همچنین ابوطالب عموی پیامبر (در دوران حساس بعثت در مکه) از دنیا رفت. عموی دیگرش، حمزه (در جنگ احد) به شهادت رسید. ایشان در همه این موقعیت‌ها صبور و خویشتندار بودند. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: به همراه پیامبر ﷺ به نزد ابو سیف القین رفتیم که دایه ابراهیم، فرزند پیامبر ﷺ بود. پیامبر ﷺ ابراهیم را برداشت و بویید. پس دوباره بر او وارد شدیم در حالی که ابراهیم در

۱- صحیح ابن حبان ۵۲۱/۱ حدیث ۲۸۸.

۲- سنن البیهقی الکبری، ۱۱۸/۹ حدیث ۱۸۰۵۵.

حال احتضار بود. چشمان پیامبر ﷺ اشک می ریخت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به ایشان گفت: ای رسول الله آیا شما هم گریه می کنید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «این گریه رحمت است» و سپس فرمود: «بی تردید چشم اشک می ریزد، قلب اندوهگین می شود و فقط چیزی را بر زبان جاری می کنیم که مورد رضایت پروردگار است و ای ابراهیم ما در فراق تو بسیار اندوهگین هستیم»^۱.

30- **عدل و انصاف:** پیامبر ﷺ در همه امورشان به ویژه اجرای شریعت خداوند عدالت در پیش می گرفتند. از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: مساله زنی از بنی مخزوم که مرتکب سرقت شده بود، برای قریش بسیار ناگوار بود. به همین دلیل گفتند: چه کسی در این باره با پیامبر ﷺ سخن می گوید؟ گفتند: چه کسی جز اسامه بن زید محبوب رسول الله ﷺ جرات انجام این کار را دارد؟ اسامه با ایشان سخن گفت: پیامبر ﷺ در جواب اسامه گفت «أتشفع فی حد من حدود الله»: «آیا برای اجرا نشدن یکی از حدود خداوند شفاعت می کنی؟» سپس برخاست و خطبه ای خواند و فرمود: «إنما أهلك الذين قبلکم أنهم كانوا إذا سرق فيهم الشريف تركوه، وإذا سرق فيهم الضعيف أقاموا عليه الحد، وأيم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت يدها».

«بی تردید علت هلاک کسانی که پیش از شما بودند این بود که چنانچه انسان بزرگ و شریفی در میان آنها دزدی می کرد او را به حال خود رها می کردند و چنانچه فرد ضعیفی سرقت می کرد بر او حد را جاری می کردند.

۱- صحیح البخاری ۴۳۹/۱ حدیث ۱۲۴۱.

قسم به خداوند چنانچه فاطمه دختر محمد دزدی کند بی‌تردید دستش را قطع خواهم کرد»^۱.

ایشان حتی در انتقام گرفتن از خودشان هم عدالت داشتند. اُسَید بن حضیر رضی الله عنه می‌گوید: روزی مردی از انصار که اهل شوخی و مزاح بود، با مردم سخن می‌گفت: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله با چوبی که در دست داشت به پهلویش زد. آن مرد گفت: بایست [تا انتقام بگیرم] پیامبر فرمود می‌ایستم آن مرد گفت: تو پیراهنی بر تن داری ولی من چیزی بر تن ندارم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهنش را بالا گرفت آن مرد پیامبر را در آغوش گرفت و پهلوی مبارکشان را بوسید و گفت ای رسول خدا فقط همین را می‌خواستم^۲.

31- ترس از خداوند: پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از همه مردم از خداوند خوف

و بیم داشتند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «اقْرَأْ عَلَيَّ». «قرآن را بر من بخوان» گفتم: ای رسول خدا من بر شما قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر شما نازل شده است. فرمود: «نعم»: «بلی» پس من سوره نساء را خواندم تا اینکه به این آیه رسیدم: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ ﴿٤١﴾ [النساء: ۴۱].

«حال آن‌ها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟».

۱- صحیح البخاری ۱۲۸۲/۳ حدیث ۳۲۸۸.

۲- سنن ابو داود ۳۵۶/۴ حدیث ۵۲۲۴.

آنگاه پیامبر فرمود: «حسبك الآن»: «اکنون کافی است». پس به سوی ایشان رو بر گردانم دیدم که از چشمانشان اشک جاری است.^۱

از ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابری را در آسمان می دید، رو بر می گرداند و خارج می شد و دوباره وارد خانه می شد و رنگ چهره شان تغییر می کرد. هنگامی که آسمان شروع به باریدن می کرد، آرامش می یافت.

عایشه این امر را می دانست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما أدري لعله كما قال قوم» ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٤﴾﴾ [الأحقاف: ۲۴]. نمی دانم شاید این مانند همان ابری باشد که قوم [هود] گفتند: «هنگامی که آن (عذاب الهی) را بصورت ابر گسترده ای دیدند که بسوی دره ها و آبگیرهای آنان در حرکت است (خوشحال شدند) گفتند: «این ابری است که بر ما می بارد!» (ولی به آن ها گفته شد: این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می کردید، تندبادی است (وحشتناک) که عذاب دردناکی در آن است»^۲.

۳۲- قناعت و بی نیازی: عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: روزی خدمت

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم در حالی که او روی حصیری [خوابیده] بود و زیر سرش بالشی از لیف خرما بود و کنار پاهایش و بالای سرش لباس رزم آویزان شده بود. دیدم که حصیر بر پهلوی ایشان اثر گذاشته است به همین دلیل گریه کردم. پیامبر فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: ای رسول خدا کسری و قیصر در اوج ناز و نعمت

۱- صحیح البخاری ۱۹۲۵/۳ حدیث ۴۷۶۳.

۲- صحیح البخاری ۱۱۷۲/۳ حدیث ۳۰۳۴.

زندگی می‌کنند و ای رسول خدا شما در چنین وضعیتی به سر می‌برید. پیامبر ﷺ فرمود: «أما ترضى أن تكون لهم الدنيا ولنا الآخرة».

«آیا راضی نیستی که دنیا برای آن‌ها و آخرت از آن ما باشد».^۱

۳۳- علاقه‌مندی ایشان به خیر و نیکی حتی نسبت به

دشمنانش: از ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت شده است که خدمت پیامبر ﷺ عرض کردم: آیا هیچ روزی برای شما دشوارتر از جنگ اُحد بوده است؟ فرمود: «بی‌تردید من از قوم تو [قریش] سختی‌ها و آزار فراوانی را تحمل کرده‌ام، دشوارترین چیزی که من از سوی آن‌ها تحمل کردم، روز عقبه بود که خود را خسته و رنجور بر آنان عرضه کردم اما کسی پاسخ درخواست مرا نداد. پس من به راه افتادم در حالیکه غمگین بودم زمانی که به خود آمدم دیدم که در وادی قرن الثعالب هستم. سپس سرم را بلند کردم. ابری را دیدم که بر سر من سایه افکنده است. پس به آن نگاه کردم جبرئیل را در آن دیدم. پس جبرئیل مرا مورد خطاب قرار داد و گفت: بی‌تردید خداوند گفته‌های قومت و پاسخ‌های آن‌ها به تو را شنید. خداوند فرشته کوه‌ها را به سوی تو فرستاده است تا به آنچه می‌خواهی بر سر آن‌ها بیاید او را امر کنی. فرشته کوه‌ها مرا مورد خطاب قرار داد و بر من سلام کرد و گفت: ای محمد اگر تو بخواهی کوه‌ها را بر سر آن‌ها ویران می‌کنم. پیامبر ﷺ فرمود: نه، بلکه امیدوارم که خداوند

از نسل آن‌ها افرادی را به وجود بیاورد که خداوند را به تنهایی پرستند و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهند».^۱

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: زمانی که عبدالله بن ابی بن سلول^۲ از دنیا رفت پسرش عبدالله بن عبدالله به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان خواست که پیراهنش را به او بدهد تا پدرش را در آن کفن کند. پیامبر آن را به او داد. سپس از ایشان خواست که روی جسد پدرش نماز بگذارد پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست تا برود و روی او نماز بخواند که عمر برخاست و لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: ای پیامبر خدا، آیا بر روی او نماز می‌خوانی، در حالی که خداوند تو را از نماز خواندن بر روی او نهی کرده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا در انجام این کار آزاد گذاشته است. سپس فرمود:

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰].

«چه برای آن‌ها (منافقان) استغفار کنی، و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آن‌ها استغفار کنی، هرگز خدا آن‌ها را نمی‌آمرزد! چرا که خدا و

۱- صحیح البخاری، ۱۱۸۰/۳ حدیث ۳۰۵۹.

۲- رهبر منافقان که از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله دعوتش را علنی کرد، از هیچ تلاشی برای ایجاد مشکل برای مسلمانان، همکاری با یهودیان و مشرکان در توطئه‌چینی برای مبارزه با دین خداوند و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان فروگذار نکرد. از جمله اقدامات او: رهبری حادثه افک، خودداری از جنگیدن به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ اُحد و بازگشت او به همراه پیروانش و سخن او در جنگ بنی مطلق که گفته بود: «لئن رجعنا إلى المدينة ليخرجن الأعرز منها الأذل»: «چنانچه به مدینه باز گردیم، بی‌تردید با عزت‌ترین فرد ما خوارترین فرد ما را از آن [شهر] بیرون خواهد کرد». پس کارنامه او مملو از اعمال ننگین است.

پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند!». و من بیش از ۷۰ بار این کار را خواهم کرد. عمر گفت: ای رسول خدا او منافق بود. پس پیامبر ﷺ روی جسد او نماز خواند. پس از آن خداوند آیه زیر را نازل کرد: ﴿وَلَا نُضَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ أَبَدًا وَلَا نَقُمُ عَلَىٰ قَبْرِهٖ﴾ [التوبة: ۸۴]. «هرگز بر مرده هیچ یک از آنان [منافقان]، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش)، نیست! چرا که آن‌ها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند!»^۱.

بعضی از ویژگی‌های اخلاقی پیامبر ﷺ

۱. نزدیکی آن حضرت به یارانش و همنشینی و اختلاط با آن‌ها، شاید آنچه این امر را تایید می‌کند. شناخت کامل ما از همه شئوون زندگی و امور شخصی و عمومی ایشان می‌باشد. زیرا ایشان الگو و نمونه و اسوه‌ای بودند که باید در همه امور از ایشان پیروی کرد. جریر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: از زمانی که اسلام آوردم، پیامبر ﷺ مانع من نشد. هر گاه مرا می‌دید لبخند می‌زد. پیش ایشان گلایه کردم که من نمی‌توانم روی اسب ثابت بمانم با دستش به سینه‌ام زد و گفت: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ واجعله هادياً مهدياً»: «خدایا او را ثابت قدم کن و او را هدایت شده و هدایت‌کننده گردان»^۲.

پیامبر ﷺ خوش اخلاق‌ترین فرد مردم بود. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: برادری داشتم که نامش ابو عمیر بود تازه از شیر گرفته شده بود. پیامبر

۱- صحیح البخاری ۱۸۶۵/۴ حدیث ۲۴۰۰.

۲- صحیح البخاری ۲۲۶۰/۵ حدیث ۵۷۳۹.

فرمود که او را بیاور هنگامی که پیامبر ﷺ آمد و او را دید، فرمود: «أبا عمیر ما فعل النغیر»: «ای ابو عمیر آن جوجه بلبل چه کار می کند؟» و با او شوخی می کرد^۱. شوخی ایشان فقط به کلام محدود نمی شد. بلکه گاهی با رفتار خود با یارانش شوخی می کرد. از انس بن مالک روایت شده است که مردی از اهل بادیه که نامش زاهر بن حرام بود، گاهی برای پیامبر ﷺ هدیه می آورد. پیامبر ﷺ نیز هنگامی که به خانه اش بر می گشت او را تجهیز می کرد. پیامبر ﷺ فرمود: زاهر بیابان ماست و ما شهر او هستیم. روزی پیامبر ﷺ به او رسید در حالی که مشغول فروختن کالاهایش بود. پیامبر او را از پشت در بغل گرفت در حالی که زاهر پیامبر را نمی دید. پس داد زد: مرا رها کن ناگهان برگشت و زمانی که پیامبر را دید، پشتش را به سینۀ پیامبر می فشرد پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی این غلام را می خرد؟ زاهر گفت: ای رسول خدا، کسی مرا نخواهد خرید [من بی ارزش هستم]. پیامبر فرمود: اما تو در نظر خداوند بی ارزش نیستی یا فرمود: تو در پیشگاه خداوند ارزشمند هستی^۲.

۲. مشورت ایشان با یارانش و پرسیدن رای و نظر آن ها درباره همه اموری که هیچ نصی درباره آن ها نازل نشده است. ابو هریره رضی الله عنه می گوید: هرگز هیچ کس را ندیده ام که بیش از رسول الله ﷺ با یارانش مشورت کند^۳.

۱- صحیح مسلم، ۱۶۹۲/۳، حدیث ۲۱۵۰.

۲- صحیح ابن حبان ۱۰۶/۱۳ حدیث ۵۷۹۰.

۳- سنن الترمذی ۲۱۳/۴ حدیث ۱۷۱۴.

۳. عبادت مریض خواه مسلمان باشد یا کافر: پیامبر ﷺ از احوال یارانش می‌پرسید و آن‌ها را مورد تفقد و دلجویی قرار می‌داد. هر گاه اطلاع می‌یافت که یکی از آنان مریض است، به همراه کسانی که با او بودند، فوراً به عبادت آن فرد می‌رفت. عیادت او فقط به بیماران مسلمان محدود نمی‌شد بلکه حتی به عیادت غیرمسلمانان هم می‌رفت. از انس رضی الله عنه روایت شده است که جوانی یهودی که خادم پیامبر بود، بیمار شد. پیامبر ﷺ به عیادت رفت در حالی که پدرش بر بالینش نشسته بود. پیامبر ﷺ فرمود: اسلام بیاور، جوان به پدرش نگاه کرد. پدرش به او گفت: جواب ابوالقاسم [پیامبر] را بگو. آن جوان اسلام آورد. رسول الله ﷺ از نزد جوان خارج شد و فرمود: «الحمد لله الذي أنقذه من النار» «سپاس و ستایش برای خدایی که او را از آتش جهنم نجات داد»^۱.

۴. سپاس‌گذاری و پاداش دادن در مقابل کار نیک: ایشان رضی الله عنه فرموده‌اند: «من استعاذکم بالله فأعيزوه، ومن سألکم بالله فأعطوه، ومن دعاکم فأجيبوه، ومن صنع إليکم معروفاً فكافئوه، فإن لم تجدوا ما تكافئونه فادعوا له حتى تعلموا أن قد كافأتموه».

«کسی که شما را به خدا قسم داد تا او را پناه دهید پس به او پناه دهید. کسی که شما را به خدا قسم داد تا به او چیزی بدهید پس به او بدهید. کسی که شما را خواند به او پاسخ دهید. کسی که برای شما کار نیکی انجام داد، به او پاداش دهید. اگر چیزی را نیافتید تا

به او پاداش دهید. پس برای او دعا کنید تا زمانی که خود بدانید که پاداش او را داده‌اید»^۱.

همسرش، عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه را قبول می‌کرد و در مقابل آن پاداش می‌داد^۲.

۵. علاقه آن حضرت به همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها. انس رضی الله عنه می‌گوید: هرگز حریر یا دیبایی که نرمتر از کف دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، لمس نکرده‌ام و هیچ بو و رایحه‌ای را خوش‌تر از عطر بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبویده‌ام^۳.

۶. علاقه شدید آن حضرت به پا در میانی و شفاعت در همه زمینه‌های خیر و اعمال نیک: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که همسر بریره غلامی بود که مغیث نام داشت. گویی او را می‌دیدم که در جستجوی زنش بود و به دنبال او راه می‌رفت و گریه می‌کرد و اشکهایش بر ریشش سرازیر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عباس گفت: ای عباس آیا از علاقه شدید مغیث به بریره و تنفر و بیزاری شدید بریره از مغیث تعجب نمی‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم [به آن زن] فرمود: به پیش شوهرت برگردد. زن گفت: ای رسول خدا آیا به من دستور می‌دهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: [نه] بلکه من فقط یک شفیع و واسطه هستم. زن گفت: من به او نیازی ندارم^۴.

۱- مسند الإمام أحمد ۱۲۷/۲ حدیث ۶۱۰۶.

۲- صحیح البخاری ۹۱۳/۲ حدیث ۲۴۴۵.

۳- صحیح البخاری ۱۳۰۶/۳ حدیث ۳۳۶۸.

۴- صحیح البخاری ۲۰۲۳/۵ حدیث ۴۹۷۹.

۷. انجام کارهای شخصی عایشه رضی الله عنها در جواب اینکه پیامبر در خانه چه کار می‌کرد، گفت: او مانند همه انسان‌ها، یک انسان [معمولی] بود. لباسش را می‌شست، گوسفندش را می‌دوشید و کارهایش را خود انجام می‌داد.^۱

بلکه اخلاق بزرگوار آن حضرت این گونه بود که نه تنها کارهای خود را انجام می‌داد، بلکه به دیگران نیز خدمت می‌کرد. همسرش ام المومنین عایشه رضی الله عنها در پاسخ سوالی مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه چه کار می‌کرد، گفت: او در خدمت خانواده‌اش بود و کارهای آن‌ها را انجام می‌داد اما هر گاه صدای اذان را می‌شنید، [از خانه] خارج می‌شد.^۲

۱- مسند أبی یعلیٰ ۲۸۶/۸ حدیث ۴۸۷۳.

۲- صحیح البخاری، ۲۰۵۲/۵ حدیث ۵۰۴۸.

فصل سوم:

چند گواهی منصفانه

* شاعر مشهور آلمانی گوته می‌گوید: برای یافتن نمونه والای انسانیت در تاریخ جستجو کردم. پس آن را در پیامبر عرب زبان، محمد ﷺ دیدم.^۱

* پرفسور کیت مور از کتاب (The Developing Human) می‌نویسد: «قبول اینکه قرآن کلام خداست برایم دشوار نیست. زیرا ویژگی‌های جنین که در قرآن آمده است نمی‌تواند براساس شناخت علمی قرن هفتم میلادی باشد. تنها نتیجه‌گیری معقول این است که این ویژگی‌ها از سوی خداوند به محمد ﷺ وحی شده است».^۲

* ویل دورانت در جلد ۱۱ کتاب «قصه الحضاره» می‌نویسد: اگر عظمت را به معنای تاثیر فراوان در میان مردم بدانیم باید بگوییم که پیامبر اسلام، با عظمت‌ترین فرد تاریخ است که امیال تعصب و خرافات را از بین برد و مافوق دین یهودیت، مسیحیت و دین کهن سرزمینش دینی، واضح و قوی بنا نهاد که توانسته است تا امروز به عنوان نیروی قوی و عظیمی باقی بماند.^۳

۱- محمد فی الآداب العلمية المنصفة، محمد عثمان عثمان، ص ۲۰.

۲- استاد علم تشریح و جنین‌شناسی دانشگاه تورنتو کانادا به نقل از کتاب (ریخت محمداً ولم أخسر المسيح)، تالیف دکتر عبدالمعطي الدالاتی.

۳- ریخت محمداً ولم أخسر المسيح / دکتر عبدالمعطي الدالاتی.

جورج دی تولز در کتاب «الحیاه» می نویسد: شک کردن در بعثت محمد در واقع شک داشتن نسبت به قدرت الهی است که شامل همه جهانیان می شود.^۱

* ویلز در کتابش «پیامبر راستین» می نویسد: واضح ترین دلیل بر صدق پیامبر آن است که خانواده و نزدیک ترین مردم به اولین کسانی باشند که به او ایمان می آورند. زیرا آنان از همه اسرار او اطلاع دارند و چنانچه در صدق ادعای او شک کنند، بی تردید به او ایمان نخواهند آورد.^۲

* هیل مستشرق در کتابش، «تمدن عرب» می نویسد: در تاریخ بشر هیچ دینی را سراغ نداریم که به این سرعت انتشار یابد و جهان را تغییر دهد، آنگونه که اسلام این کار را کرد. [حضرت] محمد ﷺ امتی را به وجود آورد و عبادت خداوند در زمین را تثبیت کرد و اصول عدالت و مساوات اجتماعی را به وجود آورد و در میان اقوامی که جز شورش و هرج و مرج چیزی نمی دانستند. نظم، هماهنگی، اطاعت و عزت ایجاد کرد.^۳

* مستشرق اسپانیایی جان لیک در کتاب «العرب» می نویسد: نمی توان زندگی [حضرت] محمد ﷺ را بهتر از آنچه خداوند او را وصف کرده است، بیان نمود. خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۴ [الانبیاء: ۱۰۷].

«ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم». محمد ﷺ رحمت حقیقی بود و من با شور و اشتیاق بر او درود می فرستم.^۴

۱- منبع سابق.

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق.

۴- منبع سابق.

* برنارد شو در کتاب «اسلام پس از یک قرن» می‌نویسد: بی‌تردید همه دنیا اسلام را خواهد پذیرفت. حتی اگر با نام صریح، آن را نپذیرند، با نام مستعار به آن گردن خواهند نهاد و روزی خواهد رسید که دنیای غرب به اسلام خواهد گروید. قرون متمادی بر غرب سپری شده است در حالی که در آن کتاب‌هایی [تالیف و] خوانده می‌شود که مملو از دروغ و افترا بر ضد اسلام است. من کتابی را درباره محمد ﷺ تالیف کردم. اما به علت تعارض آن با ارزش‌های انگلیسی‌ها توقیف شد. همچنین می‌گوید: اسلام دینی است که در آن محاسن همه ادیان را می‌یابیم و بالعکس محاسن آن را در ادیان دیگر نمی‌یابیم.^۱

فصل چهارم:

همسران پیامبر ﷺ و دلیل تعدد زوجات ایشان

پیامبر ﷺ بعد از وفات اولیه همسرش خدیجه رضی الله عنها با یازده زن ازدواج کرد که جز عایشه رضی الله عنها که دوشیزه بود، بقیه همگی بیوه زنانی سالخورده بودند. ۶ تن از همسرانش از قبیله قریش، ۵ تن از سایر قبایل عرب و یکی از آن‌ها قبطی بود که مادر ابراهیم رضی الله عنه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِذَا مَلَكَتُمُ الْقُبُطَ فَأَحْسِنُوا إِلَيْهِمْ فَإِنَّ لَهُمْ ذِمَّةً وَرَحْمًا»: «هر گاه [غلام یا کنیزی] قبطی داشتید به آن‌ها نیکی کنید. زیرا آنان دارای پیمان و رحم هستند»^۱.

ازدواج ایشان با این زنان دلایل متعددی داشت از جمله:

۱. دلیل دینی و تشریحی، مانند ازدواج ایشان با زینب دختر جحش رضی الله عنها، اعراب در دوره جاهلی ازدواج فرد با همسر پسر خوانده‌شان را حرام می‌دانستند. زیرا معتقد بودند که همسر پسر خوانده همانند همسر پسر آن فرد است. پیامبر صلی الله علیه و آله با هدف باطل ساختن این اعتقاد با زینب ازدواج کرد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى

۱- مصنف عبدالرزاق، ۳۶۲/۱۰ حدیث ۱۹۳۷۵.

الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَرْوَاحٍ أَدْعِيَابِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾ [الأحزاب: ٣٧].

«هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

۲. دلیل سیاسی برای مصالح دعوت و نزدیکی میان دل‌ها و جذب عاطفه و علاقه قبایل: پیامبر ﷺ با بزرگترین قبایل قریش و قوی‌ترین اقوام عرب پیوند خویشاوندی برقرار کرد. این روشی است که یارانش را نیز بدان دستور می‌داد. پیامبر ﷺ هنگامی که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را به دومه الجندل فرستاد به او فرمود: «إن أطاعوك فزوج ابنة ملكهم»: «اگر از تو اطاعت کردند، پس با دختر حاکمشان ازدواج کن»^۱.

(Cl. Cahan)^۲ می‌گوید: ممکن است به علت شیوه تفکر امروزی ما بعضی از جنبه‌های زندگی او باعث تزلزل و اشتباه ما شود. اتهامات و افتراها به شهوت دنیایی پیامبر ﷺ اشاره دارد و اینکه پیامبر پس از وفات خدیجه با (۹) زن ازدواج کرد. اما حقیقت این است که بیشتر این پیوندهای خویشاوندی و ازدواج‌ها دارای جنبه سیاسی بود و با هدف دست یافتن به

۱- تاریخ الطبری، ۸۳/۳.

۲- در سال ۱۹۰۹ م به دنیا آمد. از دانشگاه سوربن فارغ التحصیل شد و به عنوان استاد در مدرسه زبان‌های شرقی در پاریس تعیین گردید. سپس در سال ۱۹۴۵ به عنوان استاد در دانشکده ادبیات دانشگاه استراسبورگ مشغول به کار شد.

دوستی و حمایت بعضی از اشراف، بزرگان و افراد قدرتمند قبایل انجام می‌شد. علاوه بر این هر گاه انسان از طبیعت خود آنگونه که خداوند او را آفریده است استفاده کند، اندیشه عرب آن را به رسمیت می‌شناسد و به آن احترام می‌گذارد.^۱

۳. انگیزه‌های اجتماعی: مانند ازدواج ایشان با همسر بعضی از یارانش که در راه انتشار دین خداوند از دنیا رفته‌اند علی‌رغم اینکه این زنان مسن بوده‌اند اما پیامبر ﷺ به علت رحم و شفقت نسبت به آن‌ها و بزرگداشت آن‌ها و همسرانشان با آنان ازدواج می‌کرد.

خانم (L. Veccia Vaglieri) نویسنده ایتالیایی در کتابی که در دفاع از اسلام نوشته است می‌نویسد: پیامبر ﷺ در دوران جوانی که غریزه جنسی در شدیدترین و قوی‌ترین حالت ممکن قرار دارد و علی‌رغم اینکه زندگی در جامعه اعراب که طلاق در آن بسیار ساده صورت می‌گرفت، فقط با یک زن ازدواج کرد که آن هم خدیجه رضی الله عنها بود که چندین سال از او مسن‌تر بود. و او مدت ۲۵ سال همسر و دوستدار راستین آن زن بود و تنها پس از وفات خدیجه و زمانی که سن ایشان به بیش از ۵۰ سالگی رسیده بود دوباره و با بیش از یک زن ازدواج کرد. در حقیقت هر کدام از این ازدواج‌های پیامبر دارای انگیزه سیاسی یا اجتماعی بود. از جمله این دلایل و انگیزه‌ها می‌توان به بزرگداشت و تکریم زنان پرهیزگار و برقراری پیوند خویشاوندی با بعضی از عشایر و قبایل با هدف ایجاد راه‌های جدید برای انتشار اسلام اشاره کرد. پیامبر ﷺ با زنانی ازدواج کرد که به جز عایشه رضی الله عنها هیچ کدام از آن‌ها دوشیزه، جوان و یا زیبا نبودند. پس آیا پیامبر ﷺ مردی شهوتران بود؟ او یک انسان بود نه خدا. ممکن است علاقه و میل به فرزنددار شدن موجب

۱- قالوا عن الاسلام، دکتر عماد الدین خلیل ص ۱۲۶.

ازدواج مجدد او شده باشد. او بدون آنکه درآمد فراوانی داشته باشد بار زندگی یک خانواده بزرگ را بر دوش می‌کشد. اما او با آنان همواره روش مساوات و برابری کامل را در پیش می‌گرفت و هرگز میان هیچ کدام از آنان با دیگران تفاوتی نمی‌گذاشت. او با پیروی از روش پیامبران پیشین مانند حضرت موسی و ... عليه السلام که گمان نمی‌رود هیچ کس بر ازدواج‌های متعدد آن‌ها خرده گرفته باشد، عمل می‌نمود. آیا علت این امر این است که ما جزئیات زندگی روزمره آن‌ها را نمی‌دانیم اما تقریباً از همه جزئیات زندگی خانوادگی پیامبر اسلام ﷺ اطلاع داریم؟^۱

توماس کارلیل (Th. Carlyle) نویسنده مشهور انگلیسی در کتاب «قهرمانان» می‌نویسد: برخلاف آنچه از روی ظلم و دشمنی [حضرت] محمد ﷺ بدان متهم می‌شود، او فرد شهوت‌پرستی نبود. بزرگترین ظلم و اشتباه آن است که او را شهوت‌پرست بدانیم و معتقد باشیم که او جز برآورده کردن نیازها و لذت‌های خود هدف دیگری نداشت. هرگز! به راستی او چقدر از لذت‌ها - هر چه باشند - دور بود!^۲

۱- منبع سابق.

۲- منبع سابق.

فصل پنجم:

بعضی از دلایل نقلی و عقلی مبنی بر رسالت و نبوت

محمد صلی الله علیه و آله و سلم

قرآن کریم

خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۰].

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است!». عیسی علیه السلام در انجیل نسبت به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم را بشارت داده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ ۖ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ [الصف: ۶]. «و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات) می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است!» هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری است آشکارا!».

دلایلی از سنت نبوی:

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إن مثلي ومثل الأنبياء من قبلي كمثل رجل بنى بيتاً فأحسنه وأجمله إلا موضع لبنة من زاوية فجعل الناس يطوفون به ويعجبون له ويقولون: هلاً وضعت هذه اللبنة؟ قال: فأنا اللبنة وأنا خاتم النبيين».

«بی تردید مثل من و پیامبران پیش از من همانند مردی است که خانه‌ای را بسازد و جز محل یک آجر در گوشه‌ای، بقیه را به خوبی بنا نماید و زیبا سازد. مردم شروع به دور زدن خانه و تحسین آن نمایند و بگویند: ای کاش در جای این آجر هم [چیزی] می‌گذاشتی؟ فرمود: پس من همان آجر هستم و من خاتم و آخرین پیامبرانم».^۱

دلایلی از کتاب‌های آسمانی پیشین^۲

از عطاء بن یسار^۳ روایت شده است که گفت: عبدالله بن عمرو بن العاص^۴ را دیدم، به او گفتم: درباره صفات رسول الله ﷺ در تورات برایم سخن بگو. گفت: بله! به خدا قسم او در تورات با برخی از ویژگی‌هایش در قرآن وصف شده است: «يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً وحرزاً للأمين أنت عبيد ورسولي سميتك المتوكل ليس بفظ ولا غليظ ولا صحّاب بالأسواق ولا يدفع السيئة بالسيئة، ولكن يعفو ويغفر، ولن

۱- صحیح البخاری ۱۳۰۰/۳ حدیث ۳۳۴۲.

۲- خواننده گرامی بداند که ما در آنچه در این نقولات که از تورات و انجیل وارد شده است معترف نیستیم، لیکن ما این‌ها را برای اتمام حجت به یهود و نصاری از کتابهایی که به آن ایمان دارند آورده‌ایم..

ح البخاری ۱۳۰۰/۳ حدیث ۳۳۴۲.

أقبضه حتى أقيم به الملة العوجاء، وأن يقولوا لا إله إلا الله، وأفتح به أعيناً عمياً، وآذاناً صماً، وقلوباً غلفاً».

«ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهد مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای افراد امی فرستاده‌ایم تو بنده و فرستاده من هستی من تو را توکل کننده نامیده‌ام. او درشت خوی، خشن و در بازارها پر هیاهو و پر سر و صدا نیست. پاسخ بدی را با بدی نمی‌دهد اما می‌آمزد و عفو می‌کند و روح او را نمی‌گیرم تا آن زمان که ملت گمراه را هدایت کند و آنان لا اله الا الله بگویند» (خدا را به یکتایی یاد کنند). و به وسیله او چشمان کور، گوش‌های ناشنوا و قلب‌های مرده را باز نمایم». عطاء بن یسار رضی الله عنه می‌گوید: سپس کعب عالم یهودی‌ها را دیدم از او هم دربارهٔ همین امر سوال کردم. حتی در یک حرف هم باهم اختلاف نداشتند جز اینکه کعب گفت: «أعیناً عمویاً وقلوباً غلفاً وآذاناً صموماً»^۱.

پروفسور عبدالاحد داود^۲ می‌گوید: اما من تلاش کردم تا در تحقیقاتم بر بخش‌هایی از کتاب مقدس اعتماد کنم که کمتر مجالی برای مناقشه و جدال لفظی در آن یافت می‌شود. در اینجا به آنتی یا یونانی یا آرامی نمی‌پردازم. زیرا این امر بی‌فایده است. اما من در زیر فقط کلمه به کلمه متن را از نسخه تصحیح شده‌ای که جمعیت انگلیسی و خارجی کتاب مقدس آن را انتشار کرده است ذکر کرده‌ام. با هم کلمات زیر را که در سفر تثنیه از تورات (فصل ۱۸ جمله ۱۸) آمده است می‌خوانیم. «برای آن‌ها

۱- سنن البیهقی الکبری ۴۵/۷ حدیث ۱۳۰۷۹.

۲- به نقل از کتاب (محمد فی الکتاب المقدس) تالیف پرفسور عبدالاحد داود، ترجمه فهیمی شماً، چاپ دارالضیاء با مجوز ریاست دادگاه‌های شرعی و امور دینی دولت قطر.

پیامبری همانند تو را در میان برادرانشان بر می‌انگیزم و کلامم را بر زبان او جاری می‌کنم».

اگر این کلمات بر محمد ﷺ مطابقت نداشته باشد، پس بی‌تردید بی‌مصدق و غیر قابل اجرا باقی می‌مانند. پس مسیح عليه السلام او هرگز ادعا نکرد که منظور از این جمله او بوده است. حتی حواریون او نیز چنین معتقد بودند و آنان در انتظار بازگشت مجدد ایشان بودند تا نبوت تحقق یابد. تا امروز اصل ثابت و نقض نشده‌ای وجود دارد که عبارت است از: «اولین ظهور از آن مسیح عليه السلام است». حتی این اصل نیز به معنای دلالت بر آن چیزی نیست که در جمله: «پیامبری مانند تو را در میان آن‌ها بر می‌انگیزم» وجود دارد. بدین ترتیب بازگشت مجدد مسیح عليه السلام معنی این کلمات را در خود نخواهد داشت و آنچنان که کلیسا معتقد است مسیح عليه السلام نه به عنوان شریعت‌گذار بلکه همانند یک قاضی ظهور خواهد کرد. حال آنکه آن موعود کسی است که شریعت آتشین نورانی را در دست راست دارد.

با شناخت شخصیت پیامبر موعود و اطمینان از آن، به هر حال پیامبری منسوب به حضرت موسی عليه السلام به ما در شناخت «نور درخشان خداوند که از فاران بر می‌خیزد» کمک می‌کند. فاران نام بیابان‌های مکه است. علاوه بر این در تورات فصل (۳۳) جمله (۲) چنین آمده است: «پروردگار از سوی سینا آمد و از طرف ساعیر برای آن‌ها نور فرستاد و در گذشته از کوه‌های فاران درخشیده بود و همراه او (۱۰) هزار قدیس آمده بود. همچنین کسی که دست راستش نور شریعت را بر ایشان ظاهر می‌نمود». در این عبارات نور پروردگار به نور خورشید تشبیه شده است که از سوی سینا می‌آید و از طرف ساعیر می‌درخشد. اما از سوی فاران با مجد و عظمت می‌درخشد به گونه‌ای که همراه آن (۱۰) هزار قدیس پدیدار می‌شوند و با دست راستش

شریعت را برایشان حمل می‌کند. هیچ کدام از پیامبران بنی اسرائیل از جمله حضرت عیسی علیه السلام هیچ ارتباطی با منطقه فاران نداشتند. بی‌تردید هاجر همسر حضرت ابراهیم علیه السلام به همراه پسرش حضرت اسماعیل علیه السلام در بیابان‌های بئر السبع در جستجو و گشت و گذار بودند همچنین آنان بودند که پس از آن در صحرای فاران اقامت گزیدند.

سفر تکوین فصل ۲۱ جمله ۲۱

«مادرش از سرزمین مصر برای او همسری برگزید سپس اولین فرزند او قیدار (عدنان) به دنیا آمد و از او نسل عرب‌هایی که از آن زمان در بیابان‌های قفار ساکن شدند، به وجود آمد و آن سرزمین را موطن خود قرار دادند» پس این همان پیامبران محمد است که همانگونه که همگان می‌دانند از نسل اسماعیل علیه السلام و پسرش قیدار (عدنان) است. پس از آن پیامبر، در بیابان‌های منطقه فاران ظهور کرد سپس به همراه (۱۰) هزار قدیس [مومن] وارد مکه شد و با خود شریعت نورانی و آتشین را برای ملتش آورد. آیا این پیامبر و نبوتی که در بالا از آن سخن به میان آمد دقیقاً با پیامبر ما مطابقت و همخوانی ندارد؟؟

علاوه بر این نبوتی که «حقوق» پیامبر با خود آورد و علی‌الخصوص قابل ملاحظه و توجه این عبارت است از: «قدوسی که از کوه فاران ظاهر می‌شود. شکوه او آسمان‌ها را فرا می‌گیرد و زمین مملو از [حمد، ستایش و تسبیح او می‌شود]»، در اینجا کلمه (حمد) دارای معنای بسیار مهمی است. زیرا نام (محمد) دقیقاً به معنای (ممدوح) است. به علاوه ساکنان بیابان‌های (فاران) که اعراب بودند، قبلاً به نزول (وحی) وعده داده شده بودند: «تا سخن او مردم و شهرهایشان را ارتقا دهد. سرزمینی که قیدار (عدنان) در آن مسکن گزید. تا ساکنان (سالع) آنان که روی قله کوه‌ها

هستند زمزمه کنند و پروردگار را به نیکی ستایش کرده و او را بزرگ دارند و تسبیح و ستایش او را در جزیره‌ها منتشر سازند. پروردگار همانند جباری است که خارج می‌شود و غیرتش را بر می‌انگیزد همانند مرد رزمنده‌ای که فریاد می‌زند و بر دشمنانش غلبه پیدا می‌کند» (اشعیا الاصحاح ۴۲ جمله ۱۱-۱۲).

درباره همین موضوع دو پیشگویی دیگر وجود دارند که قابل ملاحظه هستند. به طوری که در فصل (۶۰) اصحاح اشعیا به نام قیدار (عدنان) اشاره شده است. متن آن چنین است: «برخیز و نور را طلب کن زیرا نور پروردگارت آمده است و بزرگی و عظمت خداوند بر تو تأیید شده است. شترهای پیر و جوان فراوانی تو را فرا خواهند گرفت که همگی از سوی (شیبا) می‌آیند. همه گوسفندان قیدار در اطراف تو جمع می‌شوند و قوچ‌های بنایوت به خدمت تو در می‌آیند و در حالی که پذیرفته شده‌اند، بر محل دبحشان بالا می‌روند و آغل و شترهایم را خواهیم آراست...».

همچنین در اصحاح اشعیا، اصحاح (۲۱) جملات ۱۳-۱۷، پیشگویی دیگری وجود دارد که در آن آمده است: «وحی از سوی سرزمین اعراب است ای کاروان‌های سیر نشدگان در منطقه‌ای خشن و سخت از سرزمین اعراب، سکونت خواهید گزید ای ساکنان سرزمین خشک، نیازمندان را اطعام کنید. زیرا آنان از مقابل شمشیرها و کمان‌های کشیده و شدت جنگ فرار کرده‌اند. سرورم به من چنین گفت که در مدت یک سال، همه عظمت قیدار از بین خواهد رفت و تیرهای دیگر دلیران و قهرمانان بنی قیدار دچار افول و شکست خواهد شد».

به این پیشگویی‌ها در (اشعیا) و یکی از اسفار تورات که از (آمدن نور خداوند از سوی منطقه فاران) سخن می‌گوید، دقت کنید و آن‌ها را بخوانید.

اسماعیل علیه السلام در بیابان‌های (فاران) سکونت گزید به گونه‌ای که فرزندش قیدار (عدنان) به دنیا آمد. او جد و پدر بزرگ اعراب است. خداوند چنین تقریر فرموده بود که برای فرزندان قیدار از سوی خداوند، وحی نازل شود. همچنین مردم قیدار باید برای اثبات بزرگی «بیت عظمت» خداوند، قربانی مقدس به جا می‌آوردند. به گونه‌ای که برای مدتی طولانی تاریکی و ظلمت زمین را فرا گرفته بود. سپس آن بخش از زمین می‌بایست نور پروردگار را دریافت کند. آنگاه همه آن مجد و عظمتی که تعیین شده بود و آن تعداد مبارز و تیرانداز و همه آن فضایل قهرمانان نسل قیدار برای او تحقق می‌یابد. هر گاه این امور به وقوع بپیوندند باید در مدت یک سال پس از فرار از مقابل شمشیر بر کشیده و کمان کشیده شده، همه این مجد و عظمت از بین برود. پس آیا منظور از این سخن جز یک نفر از منطقه (فاران) که (محمد) است کسی دیگری می‌باشد؟ (حقوق / إصحاح سوم، جمله ۳) پس محمد صلی الله علیه و آله و سلم از نسل حضرت اسماعیل و فرزند ایشان قیدار (عدنان) می‌باشد که در بیابان‌های فاران سکونت گزید محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان یگانه پیامبری است که هنگامی که تاریکی و ظلمت زمین را فرا گرفته بود، اعراب از طریق او (وحی الهی) را دریافت کردند و از طریق او نور الهی در منطقه (فاران) پرتوافکن شد. مکه تنها سرزمینی است که در آن از نام خداوند به بزرگی یاد می‌شد همچنین مردم نسل قیدار وحی را در محل ذبح (بیت الله) دریافت می‌کرد. این همان محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که قومش او را مجبور به هجرت از مکه کردند و در هنگام فرار از شر شمشیرهای آخته و کمان‌های کشیده‌شان دچار تشنگی شد. یک سال پس از فرارش نوادگان قیدار در جنگ بدر با او جنگیدند. این همان مکانی است که در آن اولین جنگ میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مشرکان روی داد پس از آن نوادگان قیدار (که کماندار بودند) دچار شکست شدند. سپس همه مجد و عظمت قیدار از بین

رفت. اگر پیامبران مقدسی که وحی را دریافت کردند و همه این پیشگویی‌ها را به واقعیت تبدیل کردند نبودند، آن عظمت از میان می‌رفت. آیا این امر بدان معنی است که این پیشگویی‌ها هنوز تحقق نیافته است؟ همچنین قطعاً (خانه خدا که نام او در آن بزرگ داشته می‌شود) که در اصحاب (۶۰)، جمله (۷) به آن اشاره شده است همان بیت‌الله‌الحرام در مکه می‌باشند نه کلیسای حضرت مسیح ﷺ به زعم مفسران مسیحی. مردم نسل قیدار آنگونه که در فصل (۷) از آن سخن به میان آمده است هرگز به کلیسای مسیحی نپیوستند. واقعیت آن است که مناطق تحت سلطه بنی قیدار و مردمان آن تنها مردمانی بودند که در جهان در آن زمان از هیچ گونه تعالیم دین مسیحیت تاثیر نپذیرفته بودند. همچنین ذکر (۱۰) هزار قدیس آنگونه که در تشبیه تورات اصحاب (۳۳) آمده است، دارای معنای بسیار مهمی است: «خداوند نورش را از فاران تابانید و (۱۰) هزار قدیس به همراه نور آمدند». هر گاه همه تواریخ مربوط به بیابان‌های (فاران) را مطالعه کنی، بی‌تردید جز این حادثه چیز دیگری را در مقابل خود نخواهی یافت و آن عبارت است از اینکه هنگامی که پیامبر ﷺ مکه را فتح کرد، در راس (۱۰) هزار مومن از پیروانش در مدینه وارد آن شد سپس به (بیت‌الله) بازگشت در حالی که در دست راستش شریعتی بود که همه ادیان و شرایع دیگر را به خاکستر تبدیل کرده بود. (هادی) که همان (روح الحق) بود که حضرت مسیح ﷺ بدان مژده داده شده بود، کسی جز حضرت محمد ﷺ نبود. و نمی‌توان - آنگونه که بعضی از نظریات لاهوتی می‌گویند - آن را روح القدس دانست. حضرت مسیح ﷺ می‌فرماید: «برای شما بهتر است که به مکان دوری سفر کنم. زیرا من به مکان دوری نرفته‌ام. پس (هادی) و هدایت کننده به سوی شما نمی‌آید. اما چنانچه من سفر کنم او را به سوی شما خواهم فرستاد». این کلمات به وضوح بیان می‌کند که (هدایت‌کننده)

می‌بایست پس از عیسی علیه السلام می‌آمد و او هنگامی که حضرت مسیح این سخنان را بر زبان جاری می‌کرد، همراهش نبود. آیا ما می‌توانیم گمان کنیم که اگر آمدن روح القدس مشروط به رفتن و غیبت حضرت عیسی بود پس عیسی علیه السلام مجرد از روح القدس بود. علاوه بر این روشی که حضرت مسیح به وسیله آن او را توصیف می‌کند، او را به عنوان یک انسان تعریف می‌کند نه یک روح: «او از خودش سخن نخواهد گفت بلکه آنچه را که می‌شنود برای مردم تکرار خواهد کرد». آیا ما باید گمان کنیم که خداوند و روح القدس «دو موجود متمایز بودند» و روح القدس دربارهٔ خودش و آنچه از خداوند می‌شنود سخن می‌گوید؟

سخنان مسیح علیه السلام به وضوح به بعضی از کسانی که خداوند آن‌ها را فرو فرستاده است اشاره دارد. او با روح صادقانه‌ای خداوند را می‌خواند همچنین قرآن دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این صفت یاد می‌کند و می‌گوید: ﴿بَلَّ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الصافات: ۳۷].
«چنین نیست، او حق را آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است!».

محمد صلی الله علیه و آله و سلم در انجیل

عیسی علیه السلام در انجیل برنابا ۱۱۲-۸۰، ۱۶ می‌فرماید: زیرا خداوند مرا از زمین بالا خواهد برد و چهره خائن را تغییر خواهد داد تا همه گمان کنند او، من هستم. اما هنگامی که او به بدترین وضعیت کشته می‌شود، من در آن ننگ او مدت‌های طولانی را در جهان خواهم بود. اما هنگامی که محمد، پیامبر خدا بیاید این ننگ از من برداشته خواهد شد^۱.

۱- به نقل از کتاب (قالوا عن الاسلام) دکتر عماد الدین خلیل ص ۹۳.

همچنین در انجیل برنابا فصل (۳۹) نیز آمده است: هنگامی که آدم بر روی دو پایش ایستاد در آسمان نوشته‌ای دید که همانند خورشید می‌درخشید در آن نوشته شده بود، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، محمد رسول الله» پس قبل از به وجود آمدن اولین انسان پروردگار این کلمات را به وجود آورده بود. آدم چشم‌هایش را لمس کرد و گفت: خجسته باد آن روزی که در آن به دنیا خواهی آمد^۱.

نمونه‌هایی از دلایل عقلی بر صدق رسالت و نبوت پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ بی‌سواد بود و نمی‌توانست بخواند و بنویسد، در میان قومی بی‌سواد که با سوادان آن خیلی اندک بودند، و آن به این خاطر بود که هیچ کسی به وحی که بر وی نازل شده شک نکند، به اشتباه گمان نکند که توسط او و تالیف شده به دست پیامبر ﷺ است، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۸].

«تو هرگز پیش از این کتابی نمی‌خواندی، و با دست راست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند!».

آنچه پیامبر ﷺ آورد که عرب‌ها را از آوردن همانند آن عاجز کرد و بلاغت و فصاحت آن‌ها را به شگفت واداشت، معجزه جاویدان او قرآنی است که بر او نازل شده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ما من الأنبياء نبی

۱- به نقل از کتاب (ربح محمداً ولم أخسر المسيح) دکتر عبدالمعطی الدالاتی.

إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيَ مِنَ الْآيَاتِ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيْتَهُ وَحِيًّا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«از هر کدام از پیامبران دارای نشانه‌هایی بوده است که مردم به آن ایمان می‌آوردند، و حقیقتاً چیزی که من آورده‌ام وحی است که خداوند آن را بر من نازل نموده است، پس امیدوارم در روز قیامت بیشتر از همه آن‌ها پیرو داشته باشم».

با اینکه قوم وی اهل فصاحت و سخنوری و تیزهوش بودند قرآن آن‌ها را به مبارزه طلبیده تا مثل آن را بیاورند، سپس خواسته که سوره‌ای همانند آن بیاورند، خداوند تعالی فرموده‌اند: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ [البقرة: ۲۳].

«و اگر در باره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فراخوانید اگر راست می‌گویید!».

بلکه تمام بشریت را به مبارزه طلبیده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾ [الإسراء: ۸۸].

«بگو: «اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند».

۱. استمرار پیامبر ﷺ بر دعوتش علی‌رغم مواجه شدن با مشکلات و درگیری‌هایی که بین او و قومش به وجود آمد. تا جایی که به توطئه

قتل ایشان و پایان دادن به دعوت اسلام انجامید، با این وجود ماموریتش را برای دعوت به دین جدیدی که به خاطر آن فرستاده شده بود ادامه داد و در برابر تمام مشکلاتی که با آن روبرو شد و سختی، خستگی و ظلم قومش در راه نشر دین خداوند صبر کرد، پس اگر فرد دروغگویی مدعی بود - حاشا که پیامبر ﷺ چنین باشند - از ادامه دعوت منصرف می‌شد و از نابودی خویش می‌ترسید. زیرا او دیده بود که قومش برای جنگیدن با او و پایان دادن به زندگی‌اش گرد هم آمده‌اند. Dr. M. H. Durrani^۱ می‌گوید:

این ایمان، سعی بی‌پایان و این تصمیم و عزمی که محمد ﷺ به وسیله آن حرکتش را تا پیروزی نهایی رهبری می‌کرد، دقیقاً دلیل رسایی بر صدق مطلق وی در دعوتش است، اگر در وجودش کمترین احساس شک و اضطرابی وجود داشت هیچ‌گاه نمی‌توانست در مقابل تندبادهایی که بیست سال تمام طول کشید پایداری کند، آیا بعد از این نیازی به آوردن دلیل برای راستی هدف و پایبندی به اخلاق و تعالی نفس پیامبر، وجود دارد؟ همه این عوامل ناگزیر به نتیجه‌ای قطعی و حتمی منجر می‌شود و آن این است که این مرد در حقیقت فرستاده خدا است و او پیامبر ﷺ است که علامت آن خصوصیات نادر، نمونه کامل فضیلت و خیر بودن و رمز راستی و اخلاص بودن وی می‌باشد. در واقع زندگی، افکار، صداقت، پایداری، پرهیزگاری، کرامت، عقیده و دستاوردهایش همگی دلایل محکمی

۱- قسمتی از زندگی خود را به عنوان کشیش در کلیسای انگلستان از سال ۱۹۳۹ م الی ۱۹۶۳ م کارکرد سپس اسلام آورد، نقل از کتاب «قالوا عن الاسلام» د. عماد الدین خلیل ص ۱۰۶-۱۰۷.

بر نبوت وی هستند. پس هر انسانی که در زندگی و رسالت ایشان تحقیق کند، خواهد دید که او به راستی پیامبری است از طرف خداوند مبعوث شده و قرآنی که برای مردم آورده است قطعاً کتاب خداست، و هر اندیشمند منصف و تلاشگری که به دنبال حقیقت می‌گردد بدون شک به این نتیجه خواهد رسید.

واضح است که نعمت‌های این زندگی دنیایی مانند اموال و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و ازدواج برای هر انسانی - به طور فطری - دوست داشتنی است، خداوند می‌فرماید: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْأَخْرَبِ ۗ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿۱۴﴾ [آل عمران: ۱۴].

«محببت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) این‌ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست.»

انسان بی‌وقفه تلاش می‌کند به کمک وسایل و راه‌های مختلف به این دارایی‌ها دست یابد. ولی انسان‌ها در شیوه کسب آن با هم تفاوت دارند. بعضی آن را از راه مشروع به دست می‌آورد و دیگران از طریق غیر مشروع. هنگامی که این نکته را متوجه شدیم باید بدانیم که پیامبر ﷺ در ابتدای دعوتش، قومش با وی معامله کردند و با تمام دارایی دنیا و نعمت‌های فریبنده قصد گمراه کردن او را داشتند و وعده اجرای تمامی خواسته‌هایش و تحقق همه مطالباتش را به او دادند. پس اگر خواهان ریاست بود او را به عنوان رهبر خود تعیین می‌کردند. اگر خواهان ازدواج با زنان بود زیباترین

زنان را به عقد او در می‌آوردند و اگر مال و ثروت می‌خواست به او می‌دانند، به این شرط که از این دین جدید و دعوت مردم به سوی آن دست بر دارد. اما پیامبر ﷺ با اطمینانی که از دیدگاهی الهی نشأت می‌گرفت فرمودند: «به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند تا این کار را ترک کنم هرگز چنین نخواهم کرد تا این که خداوند آن را انتشار دهد یا در راه آن کشته شوم»^۱. پس اگر پیامبر فرد دروغگویی بود - حاشا که پیامبر ﷺ چنین باشند - قطعاً این معامله را قبول می‌کرد و این فرصت را غنیمت می‌شمرد. زیرا که آنچه بر او عرضه شده بود بهترین لذت‌ها از دارایی دنیا است که هر انسانی به طرف آن گرایش پیدا می‌کند. Dr. M. H. Durrani می‌گوید: «پیامبر ﷺ سیزده سال سختی‌ها را - در مکه - و هشت سال - در مدینه - بی‌وقفه تحمل کردند، و ذره‌ای در اهدافشان دچار تزلزل نشدند او پایدار، ثابت قدم و در راه اهداف و مواضعشان استوار بودند. قومش به او پیشنهاد دادند که رئیس آن‌ها باشد و تمام ثروت سرزمین را به پایش بریزند، در صورتی که از دعوت و گسترش به سوی رسالتش دست بر دارد. پس همه این فریب‌ها پیشنهادها را رد کرد و به جای آن رنج در راه دعوتش را انتخاب کرده چرا؟

چرا هیچگاه تحت تاثیر ثروت، مقام، حکومت، شکوه، رفاه، آرامش، و آسایش قرار نگرفت؟ بدون شک هر فردی در این مورد اگر می‌خواهد به جواب آن برسد باید با تعمق درباره آن بیندیشد.

۲. چنانکه مشهور است کسی که رهبری و ریاست می‌کند تمام چیزهایی که تحت حکومت اوست اعم از منابع و افراد، تحت تصرف و در خدمت او هستند اما محمد می‌دانست که دنیا محل ماندن و

بقا نیست. از ابراهیم به نقل از علقمه به روایت از عبدالله روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ بر روی حصیر دراز کشیده بودند اثر آن بر پهلویشان پیدا بود، گفتم: ای رسول الله ﷺ پدر و مادرم فدایتان اگر اجازه می‌دادید بر روی آن برای شما چیزی پهن می‌کردیم تا [بدن] شما را محافظت کند. پس پیامبر ﷺ فرمودند: «مرا چه به کار دنیا و لذت‌های آن، در حقیقت من در این دنیا مانند سوارکاری هستم که زیر سایه درختی می‌ماند سپس می‌رود و آن را ترک می‌کند»^۱.

نعمان بن بشیر^۲ درباره ایشان می‌گوید: پیامبرتان ﷺ را در حالی دیدم که خرمای معمولی را به اندازه‌ای که بتواند شکمش را سیر کند به دست نمی‌آورد.^۲

ابوهریره^۳ روایت می‌کند: خانواده پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان سه روز از غذا سیر نشدند.^۳

با وجود اینکه جزیره العرب مدیون او بود و وی سبب تمام خیری بود که مسلمانان به دست آورده بودند ولی پیامبر ﷺ گاهی حتی به اندازه نیاز خودشان هم غذا، به دست نمی‌آوردند. همسرش عایشه^۴ می‌گوید که پیامبر ﷺ از یک یهودی غذایی خرید و زره‌اش را رهن او گذاشت.^۴

این بدان معنی نیست که ایشان نمی‌توانستند به آنچه که می‌خواستند دست یابند. بلکه اموال و دارایی‌ها در مسجد جلوی ایشان گذاشته می‌شد.

۱- سنن ابن ماجه ۱۳۷۶/۲ حدیث ۴۱۰۹.

۲- صحیح مسلم ۲۲۸۴/۴ حدیث ۲۹۷۷.

۳- صحیح البخاری ۲۰۵۵/۵ حدیث ۵۰۵۹.

۴- صحیح البخاری ۷۶۷/۲ حدیث ۲۰۸۸.

اما ایشان تا زمانی که آن را در میان فقرا و تهیدستان تقسیم می‌کردند، در جای خود آرام نمی‌گرفتند. در میان اصحاب ایشان ﷺ افراد ثروتمندی بودند که برای خدمت به ایشان پیش‌دستی می‌کردند و همه چیزهای با ارزش و نفیس را به خاطر ایشان می‌بخشیدند. ولی پیامبر ﷺ حقیقت دنیا را می‌دانستند و می‌گفتند: «به خدا سوگند اموال دنیا در آخرت چیزی نیست. مگر مثل آن مقداری که یکی از شما این انگشتش را - و اشاره به انگشت سبابه کردند - در آب دریا فرو ببرد سپس آن را بیرون بیاورد. پس ببینید چه چیزی با خود بر می‌دارد»^۱.

خانم Lady E. Cobold^۲ در کتابش (سفر به سوی مکه) (لندن ۱۹۳۴) می‌گوید: با اینکه پیامبر ﷺ سرور جزیره العرب بود، اما او به القاب و عناوین نمی‌اندیشید و از آن استفاده نمی‌کرد. بلکه به حال خویش در حالی که به رسول خدا بود و خادم مسلمانان بود اکتفا کرد، خانه‌اش را خودش تمیز می‌کرد و کفشش را با دست خود تعمیر می‌کرد و مانند نسیمی گذرا بخشنده و مهربان بود مانند نسیمی گذرا هر گاه فقیر یا بینوایی به سوی او می‌آمد با هر آنچه که در دسترس داشت به او کمک می‌کرد و آنچه که برای خود داشت، در اکثر مواقع کم بود و نیاز او را برطرف نمی‌کرد.

۳. پیامبر ﷺ دچار بعضی از حوادث و خیم می‌شدند که نیاز به توضیح و تبیین داشت و در برابر آن به خاطر عدم نزول وحی نمی‌توانست کاری انجام بدهد. پس دوره قبل از نزول وحی را در حالتی از خستگی روحی می‌گذراند. از جمله آن جریان افک می‌باشد که در آن به ناموس پیامبر ﷺ تهمت زدند. پس یک ماه گذشت و

۱- صحیح مسلم ۲۱۹۳/۴ حدیث ۲۸۵۸.

۲- کتاب قالوا عن الاسلام، دکتر عماد الدین خلیل.

دشمنانش درباره آن بسیار صحبت می‌کردند و به حیثیت ایشان دست درازی می‌کردند و نیش و کنایه می‌زدند. تا اینکه وحی درباره تبریئه ساحت همسرش از تهمتی که به او نسبت داده بودند، نازل شد. پس اگر او دروغگو بود - و حاشا که پیامبر ﷺ چنین باشند - این مشکل را همان وقت حل می‌کرد. ولی پیامبر ﷺ از جانب خود سخن نمی‌گفت.

۴. پیامبر ﷺ برای خودش ادعای منزلتی بالاتر از انسان‌ها را نمی‌کرد و ایشان هرگز راضی نبودند که با برخوردی که به صورت تعظیم باشد با وی برخورد شود. انس رضی الله عنه می‌گوید: هیچ کس در نظر اصحاب محبوبتر از پیامبر ﷺ نبود. می‌گوید: هنگامی که ایشان را می‌دیدند از جایشان بلند نمی‌شدند چون می‌دانستند از این کار بدشان می‌آید.^۱

۵. W.Irving^۲ درباره ایشان می‌گوید: علی‌رغم پیروزی‌های نظامی پیامبر ﷺ این پیروزی‌ها به کبر و غرور وی را نینجامید. ایشان فقط به خاطر اسلام می‌جنگید نه به خاطر مصلحت شخصی. حتی در اوج پیروزی‌اش سادگی و تواضعش را حفظ کرد و هنگامی که در مکانی بر جماعتی وارد می‌شد که به خاطر او از جای خود بلند می‌شدند یا در خوش‌آمدگویی خود زیاده‌روی می‌کردند ناراحت می‌شد. او قصد داشت که دولت بزرگی به وجود آورد. و آن دولت اسلام بود، که در آن براساس عدل در آن حکومت کرد. هرگز به این فکر نیفتاد که حکومت را در خانواده‌اش موروثی کند.

۱- سنن الترمذی ۹۰/۵ حدیث ۲۷۵۴.

۲- مستشرق آمریکایی، از کتاب (قالوا عن الاسلام) دکتر عماد الدین خلیل ص ۹۵-۹۶.

۶. نزول بعضی آیات قرآن با هدف سرزنش پیامبر ﷺ بخاطر تصرف یا موضع‌گیری پیامبر ﷺ درباره بعضی از امور مانند:

فرموده خداوند تعالی: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتٍ أَرْوَجِكِ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾﴾ [التحریم: ۱].

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است.»

و این آیه به این دلیل نازل شد که پیامبر ﷺ خوردن عسل را به خاطر بعضی از همسرانش حرام کرده بود، پس این عتاب از طرف پروردگاش به سبب حرام کردن آنچه که خداوند برای او حلال کرده بود، نازل شد.

- همچنین، خداوند می‌فرماید: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ ﴿٤٣﴾﴾ [التوبة: ۴۳].

«خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را شناسی، به آن‌ها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می‌کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!)».

پروردگارش وی را در این آیه به خاطر عجله در قبول عذرهای دروغین منافقانی که از غزوه تبوک سرباز زدند و آن‌ها را بخشید به مجرد عذرخواهی آنها، بدون اینکه آن‌ها را امتحان کند تا راستگو و دروغگو را بشناسد، سرزنش کرد.

- همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَّاسِرٌ حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾

[الأنفال: ۶۷-۶۸].

«هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند)! شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید، و در برابر گرفتن فدیة آزاد کنید؛ ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است! اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، هیچ امتی را کیفر ندهد)، بخاطر چیزی (اسیرانی) که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می‌رسید».

همچنین خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۸].
 «هیچ‌گونه اختیاری (در باره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ)، برای تو نیست؛ مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند».

- همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۖ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ زَيَّٰبٌ ۙ﴾ [عبس: ۱-۳].
 «چهره درهم کشید، و روی برتافت. از این که نابینائی به سراغ او آمده بود. تو چه می‌دانی شاید او پاک‌ی و تقوا پیشه کند».

پس اگر دروغگو بود - و حاشا که پیامبر ﷺ چنین باشند - این آیاتی که در آن سرزنش پیامبر وجود دارد در قرآن نمی‌آمد.

Lightner^۱ در کتابش دین اسلام می‌گوید: یکبار خداوند تعالی به پیامبرش ﷺ وحی فرو می‌فرستد که در آن مواخذه شدیدی آمده است زیرا

۱- محقق انگلیسی، مدرک دکترای خود را در شریعت و فلسفه و لاهوت گرفته است. نقل از کتاب قالوا عن الاسلام دکتر عماد الدین خلیل.

که صورتش را از مرد فقیر نابینایی برگردانده بود تا با مرد ثروتمند با نفوذی صحبت کند، و این وحی منتشر شد، پس اگر آنچنان بود که نادانان مسیحی در حق وی می‌گویند، این آیه در قرآن ذکر نمی‌شد.

۷. و شاید از دلایل قطعی صدق رسالت پیامبر ﷺ و آنچه آورده سوره مسد است. زیرا در آن به دخول عمویش ابولهب در آتش به طور مستقیم اشاره می‌کند. این سوره در اوایل دعوت پیامبر ﷺ نازل شد، پس اگر پیامبر دروغگو بود - و حاشا که پیامبر ﷺ چنین باشند - حکمی قطعی مانند این را نمی‌گفتند. زیرا که امکان داشت عمویش مسلمان شود؟ دکتر جاری می‌لر^۱ می‌گوید: این مرد - ابو لهب - بسیار مخالف اسلام بود. تا حدی که در تعقیب پیامبر ﷺ به همه جا می‌رفت، تا از ارزش آنچه ایشان می‌گویند بکاهد. هنگامی که می‌دید پیامبر با مردم غریبه‌ای صحبت می‌کند منتظر می‌ماند تا رسول الله ﷺ سخنش را تمام کند سپس نزد آن غریبه می‌رفت تا از او بپرسد که محمد چه چیزی به شما گفت؟ اگر به شما گفته چیزی سفید است. پس بدان که آن سیاه است، و اگر به شما گفته شب است پس بدان آن روز است، و مقصود این است که با هر چیزی که پیامبر اکرم ﷺ می‌گفت، مخالفت می‌کرد و مردم را درباره آن به شک می‌انداخت. ده سال قبل از مرگ ابولهب سوره‌ای در قرآن به نام سوره (مسد) نازل شد. این سوره مشخص می‌کند که

۱- بزرگترین دعوتگر نصرانیت در کانادا که اسلامش را اعلان کرد و به بزرگترین دعوتگر مسلمان در کانادا مشغول شد، از مبشران کوشای دعوت به نصرانیت بود و از جمله کسانی است که اطلاعات زیادی نسبت به کتاب مقدس Bible دارد.

ابولهب در نهایت به جهنم خواهد رفت، یا به معنای دیگر ابو لهب وارد اسلام نمی‌شود.

در خلال آن ده سال بر ابو لهب بود که به میان مردم برود و بگوید: «محمد می‌گوید من مسلمان نمی‌شوم و وارد آتش خواهم شد ولی الان اعلان می‌کنم که من می‌خواهم وارد اسلام شوم و مسلمان شوم!!

الآن نظر شما چیست؟ آیا محمد در آنچه که می‌گوید صادق است یا نه؟ آیا وحی که برای او می‌آید وحی الهی است؟»

اما ابولهب هرگز این کار را انجام نداد و مسلمان نشد علی‌رغم اینکه همه کارهایش مخالف رسول الله ﷺ بود ولی در این مورد با او مخالفت نکرد. معنی داستان مانند این است که می‌گوید پیامبر ﷺ به ابو لهب می‌گوید تو با من مخالفت می‌کنی و می‌خواهی مانع من شوی بسیار تو وقت‌داری که گفته من را باطل کنی! ولی ابولهب در خلال آن ده سال این کار را انجام نداد!! و مسلمان نشد و حتی به اسلام نیز تظاهر نکرد!

ده سال وقت داشت که اسلام را در یک دقیقه ناپود کند! چون این گفته سخن حضرت محمد ﷺ نیست و وحی از جانب کسی است که عالم الغیب است و می‌داند که ابولهب هرگز مسلمان نمی‌شود.

اگر این امر وحی از جانب خداوند نباشد چگونه محمد ﷺ امکان دارد که بداند ابولهب آنچه را که در سوره (مسد) آمده ثابت می‌کند؟؟

چگونه می‌توانست در خلال آن ده سال مطمئن باشد که آنچه نزد اوست حق است، اگر نمی‌دانست آن سخنان وحی از طرف خداوند است؟ هیچ معنی ندارد شخصی این تحدی و مبارزه طلبی خطرناک را انجام دهد مگر اینکه بداند، آنچه او می‌گوید وحی از طرف خداوند است. خداوند می‌فرماید:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾ سَيَصْلَىٰ نَارًا

ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٢٣﴾ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٢٤﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٢٥﴾
[المسد: ۱-۵].

«بریده باد هر دو دست ابولهب. هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و پر لهیب می‌شود. و نیز همسرش، در حالی که هیزم‌کش دوزخ است. و در گردنش طنابی است از لیف خرما».

در قرآن اسم احمد در آیه‌ای از آیات آن به جای محمد آمده در فرموده خداوند تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾﴾ [الصف: ۶].

«و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات) می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است!» هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری است آشکار!».

پس اگر دروغگو بود - و حاشا که پیامبر ﷺ چنین باشند - ذکری از این اسم در قرآن وجود نداشت.

دین پیامبر ﷺ همچنان تا زمان ما ادامه دارد، و همچنان مردم به تعداد زیاد وارد آن می‌شوند و از آن بر خلاف دیگر ادیان متأثر می‌شوند و علی‌رغم کم بودن افراد حامی و دعوتگر به اسلام چه از لحاظ مادی یا فردی که در راه دعوت به آن تلاش کنند، روز به روز بر پیروان آن افزوده می‌شود و این امر علی‌رغم کمبود پایداری و نیروی تلاش‌های صرف شده، قیام برای دعوت اسلامی، کمبود توافقی‌های تلاشگرانه برای رسیدن به آن، تلاش‌های

دشمنان برای بد جلوه دادن آن و بر گرفتن نگاه‌ها و دور کردن مردم از آن همچنان ادامه دارد همه این‌ها چیزی نیست جز اینکه پروردگار بزرگ خود وعده حفظ این دین را داده و فرموده‌اند: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آنیم!».

نویسنده انگلیسی Th. Carlyle^۱ درباره پیامبر ﷺ می‌گوید: آیا هرگز مرد دروغگویی را دیده‌اید که توانسته باشد دین جدیدی را به وجود بیاورد؟ او نمی‌تواند خانه‌ای از آجر بسازد! پس او اگر با خصوصیات آهک و گچ و خاک و چیزهایی که آن را تشکیل می‌دهد آشنا نباشد، آنچه می‌سازد خانه نیست. بلکه تپه‌ای از ویرانه‌ها و تلی از مواد مخلوط است، و لایق نیست که بر پایه‌های خود تمدنی با دوازده قرن که دوست میلیون شخص در آن زندگی می‌کردند، باقی بگذارد بلکه باید ارکان آن فرو ریزد و منهدم شود. گویی اصلاً نبوده است. من خوب می‌دانم که شخص باید در تمام کارهایش مطابق قوانین طبیعت حرکت کند وگرنه از پاسخ دادن به نیازهایش باز می‌ماند. آنچه که کفار ادعا می‌کنند دروغ است اگر چه آن را آراسته باشند تا گمان کنند که راست است ... و سخنانشان تلاشی برای گمراه کردن عامه مردم و ملت‌هاست قرآن، علاوه بر اینکه خداوند آن را حفظ کرده است، به علت باقی ماندن آن در سینه نسل‌ها و حفظ آن در اذهان مسلمانان همچنان سالم و بدون تغییر و تحریف باقی مانده است.

زیرا حفظ، تلاوت، یادگرفتن و یاد دادن آن از اموری است که مسلمانان به آن بسیار علاقه دارند و برای به دست آوردن پاداشی که پیامبر ﷺ آن

۱- کتاب: قالوا عن الاسلام، دکتر عماد الدین خلیل ص ۱۲۳.

را بیان کرده پیش‌دستی می‌کنند: «بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و به دیگران یاد بدهد».

تلاش‌های متعددی برای کم و زیاد کردن قرآن یا تغییر بعضی از حروف انجام شد. ولی تمامی این تلاش‌ها به شکست انجامید، زیرا این توطئه‌ها بسیار سریع کشف و به آسانی شناخته می‌شود، و تشخیص آن در میان آیه‌های قرآن بسیار ساده است.

اما سنت پاک پیامبر ﷺ دومین منبع دین اسلام است که توسط اشخاص مطمئن و عادل حفظ شده است که وقت خود را صرف پیگیری احادیث پیامبر ﷺ کرده‌اند و احادیث صحیح و ضعیف را مشخص کرده و هر کدام را توضیح داده و در این باره به تفصیل سخن گفته‌اند. کسی که به کتاب‌های مصطلح الحدیث که به احادیث نبوی می‌پردازند، مراجعه کند، این تلاش‌ها را که برای حفظ تمامی آنچه که از پیامبر ﷺ نقل شده است به آسانی درک می‌کند و شک و شبهه نسبت به آنچه که پیامبر ﷺ آن را بر زبان جاری ساخته است، برطرف می‌شود.

Michael Hart^۱ در کتابش (دراسة المائه الاوائل) می‌گوید: محمد ﷺ یکی از بزرگترین ادیان را در جهان تاسیس و منتشر کرد، و به یکی از رهبران جهانی و سیاستمداران بزرگ تبدیل شد^۲، و در این ایام و بعد از

۱- دانشمندی آمریکایی است که دارای مدارک علمی متعددی است. در سال ۱۹۷۲ مدرک دکترای نجوم را از دانشگاه برنسون گرفته است. همچنین در مراکز تحقیقاتی و رصدخانه‌ها به فعالیت پرداخته است. او یکی از دانشمندان برجسته فیزیک تطبیقی می‌باشد. به نقل از کتاب: قالوا عن الاسلام دکتر عماد الدین خلیل.

۲- ما مسلمانان معتقدیم که هیچ کس هم شأن رسول الله ﷺ نیست، بلکه ایشان در همه جنبه‌ها از همگان برترند.

گذشت تقریباً سیزده قرن از وفات ایشان، تاثیر قوی و عظیم ایشان همچنان وجود دارد.

۸. صحت عقایدی که پیامبر ﷺ آن‌ها را آورده و صلاحیت آن برای هر زمان و هر مکان، و مشاهده نتایج خوب و مفید اجرای تعالیم آن، نشان دهنده آن است که کتابی که آورده است، از طرف خداوند تبارک و تعالی به او وحی شده است. و همچنین آیا مانعی وجود دارد که پیامبر ﷺ رسولی فرستاده شده از جانب خداوند تعالی باشند و این در حالی است که قبل از وی پیامبران و انبیاء بسیاری آمده‌اند؟ پس اگر جواب مانع عقلی و شرعی ندارد، چرا رسالت ایشان را برای تمام مردم مورد انکار قرار می‌دهند و رسالت انبیاء قبل از وی را قبول می‌کنند؟!

۹. سازماندهی و قوانینی که اسلام در زمینه معامله و جنگ و ازدواج و اقتصاد و سیاست و عبادت و از زبان محمد ﷺ و ... آورده است همه بشریت را از آوردن چیزی همانند آن عاجز و ناتوان ساخته است. پس آیا به نظر شما معقول است که شخصی بی‌سواد که با خواندن و نوشتن آشنایی ندارد، بتواند این چنین نظام فراگیر و کاملی را درباره تمام امور دنیا بیاورد؟ آیا این امر ثابت نمی‌کند که او در رسالتش صادق و راستگو است و اینکه از طرف خود سخن نمی‌گوید؟

۱۰. پیامبر ﷺ بعد از اینکه به چهل سالگی رسید و سن جوانی و قدرت را پشت سر گذاشت و به بزرگسالی، سن آرامش و علاقه به استراحت و آسایش پا گذاشت دعوتش را آغاز و آن را علنی کرد. Th. Carlyle^۱

در کتابش الابطال (قهرمانان) می‌گوید: «... امری که ادعای قائلین به اینکه محمد در رسالتش راستگو نبود، را باطل می‌کند این است که وی سن جوانی و شور و شوقش را با زندگی آرام و مطمئن [در کنار خدیجه رضی الله عنها] گذراند و در خلال آن فریاد و انعکاسی که در پی آن به دنبال نام و شهرت و مقام و سلطه و ... باشد ایجاد نکرد و بعد از اینکه جوانی را سپری کرد و به سنین میانسالی رسید، آتشفشانی که در سینه‌اش آرام بود، فوران کرد و برای امری بزرگ و با عظمت قیام کرد».

R. Landau^۱ در کتابش (الاسلام والعرب) می‌گوید: «مسئولیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بسیار سنگین بود. مسوولیتی که نمی‌توانست عمل فریبکارانه و انگیزه خودخواهانه داشته باشد».

این ادعای بعضی از نویسندگان معاصر غربی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که امید تحقق آن را با تلاش شخصی داشته باشد. بلکه اخلاصی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ادای رسالتش نشان می‌دهد، و آنچه که در پیروانش از ایمان کامل نسبت به وحی که بر او نازل شده وجود دارد، و آزمایشی که نسل‌ها و قرن‌ها پس داده‌اند، همه آن‌ها متهم ساختن محمد صلی الله علیه و آله و سلم به هر نوع فریب عمدی را غیر معقول می‌کند، و تاریخ هیچ نوع تحریف (دینی) عمدی را که توانسته باشد مدت طولانی دوام بیاورد به خود ندیده است. اسلام نه تنها حدود هزار و سیصد و چند سال همچنان پا بر جا مانده است، بلکه هر ساله بر تعداد پیروان آن افزوده می‌شود. در تاریخ نمونه‌ای وجود ندارد که فرد

۱- منتقد انگلیسی و استاد مطالعات اسلامی و شمال آفریقا در دانشگاه‌های آمریکا در زمینه تحقیقات آسیایی در سان فرانسیسکو (۱۹۵۳)، کتاب ماذا قالوا عن الاسلام / دکتر عماد الدین خلیل

حقه‌بازی قادر به ایجاد یکی از امپراطوری‌های بزرگ جهان و یکی از مهمترین و عظیم‌ترین تمدن‌های جهان بوده باشد.

چرا باید محمد ﷺ را فرستاده خدا بدانیم؟

تصدیق رسالت پیامبر ﷺ و عمومیت آن برای تمامی بشریت، پس رسالت وی فقط به قوم و زمان خودش محدود نبوده است. بلکه رسالتی عام و غیر محدود به مکان و زمان تا زمان برپایی قیامت است، خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ ﴿١﴾ [الفرقان: ١].

«زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد».

اعتقاد به عصمت پیامبر ﷺ در آنچه که از پروردگار ابلاغ می‌کند. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ ﴿٣﴾ [النجم: ٣-٤].

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!».

اما در بقیه امور، او یک انسان است و در قضایا و احکام پیامبر ﷺ طبق نظر خودشان درباره آن اجتهاد می‌کردند و می‌فرمودند: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَنُّ بِحِجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِي لَهُ عَلَىٰ نَحْوِ مَا أَسْمَعُ مِنْهُ، فَمَنْ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنْ نَارٍ».

«شما برای رفع نزاع نزد من می‌آیید، شاید دلیل بعضی از شما از دیگری قوی‌تر باشد و من به نسبت آنچه که می‌شنوم به نفع او حکم می‌کنم، پس

کسی که برای او از حق برادرش چیزی جدا کردم آن را بر ندارد. زیرا که من برای او تکه‌ای از آتش را جدا کرده‌ام»^۱.

اعتقاد به اینکه بعثت پیامبر ﷺ رحمتی برای تمام مردم است خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«[ای پیامبر!] ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم». بی‌تردید کلام پروردگار کاملاً صحیح و درست است. زیرا او به معنای کامل کلمه، رحمتی برای جهانیان بود.

بندگان را از عبادت بندگان به سوی عبادت پروردگار بندگان هدایت کرد، و از ظلم ادیان به عدل اسلام، و از محدودیت دنیا به وسعت آخرت راهنمایی کرده است.

اعتقاد قاطع به اینکه او آخرین پیامبران و بهترین آنهاست، و بعد از او هیچ رسول و نبی دیگری وجود ندارد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۰].

«محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است!».

همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَضَلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بَسْت: أَعْطِيتُ جِوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنَصَرْتُ بِالرَّعْبِ، وَأَحَلْتُ لِي الْغَنَائِمَ، وَجَعَلْتُ لِي الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَطَهْرًا، وَأَرْسَلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخَتَمْتُ بِي النَّبِيِّينَ».

«من در شش امر بر پیامبران دیگر فضیلت دارم. به من فصاحت در کلام داده شده است. و به وسیله ترس کمک شده‌ام. غنائم برای من حلال

شده‌اند. زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است. من برای تمام جهانیان فرستاده شده‌ام و من خاتم پیامبران هستم»^۱.

اعتقاد کامل به اینکه دین توسط پیامبر ﷺ کامل شده و تمام شده و مجالی برای اضافه و یا کم کردن از آن وجود ندارد، خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳].

«امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم - اما آن‌ها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است».

اندیشمند انگلیسی Kwelem^۲ در کتابش (العقیده الاسلامیه) ص ۱۱۹-۱۲۰ در این باره می‌گوید: «احکام قرآن علاوه بر این که در بر گیرنده قوانین مدنی، تجاری، جنگی، قضایی، جنایی و جزایی می‌باشد، همچنین قانونی دینی است که همه امور دینی و زندگی دنیوی براساس آن تنظیم شده است. خویشتن‌داری، سلامت جسمی، حقوق مردم، حقوق فردی، منافع فردی و اجتماعی فضایل اخلاقی، اشتباهات و قصاص در دنیا تا قصاص در آخرت و ... همه را شامل می‌شود. بر این اساس قرآن از نظر مادی با کتاب‌های مقدم مسیحیت که در آن‌ها چیزی از اصول دینی نیامده است. بلکه غالباً مملو از داستان‌ها و خرافات و سردرگمی بزرگ در امور

۱- مسلم و ترمذی.

۲- قالوا عن الاسلام دكتور عماد الدين خليل.

عبادی و ... می‌باشند که همه آن‌ها غیر معقول و بی‌فایده هستند، تفاوت دارد».

اعتقاد کامل به اینکه پیامبر ﷺ امانتی که از طرف خداوند تعالی به او سپرده شده بود به بهترین شیوه ادا کرد و رسالتش را ابلاغ و امتش را نصیحت کرد و مردم را به سوی نیکی دعوت کرد و به آن دستور داد و از آنچه که شر بود، منع کرد و با آن مبارزه نمود. پیامبر ﷺ در حجه الوداع در میان هزاران مسلمان فرمودند: «ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم قال: اللهم فاشهد».

«آگاه باشید آیا [امانت دین را] ادا کردم؟» مردم گفتند: آری، فرمودند: «خداوندا شاهد باش»^۱.

اعتقاد به اینکه شریعتی که بر او نازل شده مورد قبول خداوند است و نباید بعد از بعثت او، خداوند به روشی غیر از آن عبادت شود. زیرا خداوند جز آن، آیین دیگری را نمی‌پذیرد. و بشریت براساس آن محاسبه می‌شوند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿٨٥﴾ [آل عمران: ۸۵].

«و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است».

اطاعت کردن از پیامبر ﷺ خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ﴿٦٩﴾ [النساء: ۶۹].

«و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقهای خوبی هستند!».

این امر با اجرای اوامر الهی و اجتناب از نواهی پروردگار به دست می‌آید. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و آنچه نهی کرده خوداری نمائید، و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است».

خداوند، نتیجه نافرمانی از پیامبر ﷺ را بیان کرده‌اند: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ [النساء: ۱۴].

«و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند؛ و برای او مجازات خوارکننده‌ای است».

راضی بودن به داوری و حکم پیامبر ﷺ و عدم اعتراض به شریعت و سنت‌های ایشان، خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملا تسلیم باشند».

همچنین باید شریعت و احکام وی بر هر قانون و احکام و نظام دیگری مقدم دانست خداوند می فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَهْلِيَّةِ يَبْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا آن‌ها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می کند؟!».

پیروی کردن از سنت پیامبر ﷺ خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: «اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است».

اطاعت از پیامبر، عمل کردن براساس روش ایشان و اسوه قرار دادن ایشان خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«مسلمانان برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند».

لازمه پیروی از رسول الله ﷺ آشنایی و تحقیق در زندگی ایشان می باشد، تا به این وسیله اقتدا به ایشان کامل شود. زین العابدین - علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ؑ می گوید: ما داستان جنگ‌های پیامبر ﷺ را یاد می گرفتیم همانطور که به یاد گرفتن سوره‌ای از قرآن می پرداختیم^۱. و جنگ‌ها قسمتی از زندگی پیامبر ﷺ می باشد.

قرار دادن پیامبر ﷺ در همان رتبه‌ای که خداوند او را قرار داده است پس دربارهٔ ایشان نباید افراط یا تفریط کرد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا تطروني كما أطرت النصارى ابن مريم فإنما أنا عبده فقولوا عبد الله ورسوله». «مرا بالاتر از حق خودم قرار ندهید چنانکه نصاری ابن مریم را (اله) قرار دادند، بلکه من بنده خدایم، پس بگوئید: بنده و رسول خدا»^۱.

دعا برای پیامبر ﷺ هنگام یاد کردن از ایشان، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶]. «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستد؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوئید».

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «البخيل الذي من ذكرت عنده فلم يصل علي»: «بخیل کسی است که من نزد او یاد، شوم اما او بر من درود نفرستد»^۲.

دوست داشتن و احترام گذاشتن به پیامبر ﷺ و برتری دادن محبت به ایشان بر دیگران، زیرا که بعد از خداوند فضیلت هدایت مردم به دین حقی که گردن نهادن به آن باعث سعادت دنیا و آخرت می‌شود، از آن ایشان است.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ

۱- الطبرانی.

۲- ترمذی آن را روایت کرده است.

فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾
 [التوبه: ٢٤].

«بگو:» اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتنی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه هائی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند».

پیامبر ﷺ نتایج و فواید دوست داشتن ایشان را در کلامشان بیان کرده‌اند، زمانی که فردی از ایشان پرسید: ای رسول خدا قیامت چه موقع است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «چه چیزی آماده کرده‌ای؟» پس آن مرد شرمنده شد. سپس گفت: ای رسول خدا، روزه و نماز و صدقه زیادی آماده نکرده‌ام، ولی خدا و رسولش را دوست دارم، پیامبر ﷺ فرمودند: «أنت مع من أحببت» «تو با کسی هستی که دوستش داری»^۱.

همچنین پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «ثلاث من كن فيه وجد بهن حلاوة الإيمان: أن يكون الله ورسوله أحب إليه مما سواهما، وأن يحب المرء لا يحبه إلا لله، وأن يكره أن يعود في الكفر بعد إذ أنقذه الله منه كما يكره أن يقذف في النار».

«سه چیز هستند که کسی آن‌ها را داشته باشد شیرینی ایمان را در می‌یابد، اینکه خدا و رسولش نزد او از هر چیزی غیر از آن دو دوست داشتنی‌تر باشد. شخصی فقط به خاطر خدا دوست داشته باشد، از برگشتن

به کفر بعد از آنکه خداوند او را از آن نجات داده بیزار باشد همانطور که متنفر است در آتش افکنده شود»^۱.

دوست داشتن پیامبر ﷺ مستلزم دوست داشتن کسانی است که ایشان آن‌ها را دوست داشتند. مانند خانواده و اصحابش ﷺ و از کسانی که پیامبر از آن‌ها متنفر و بیزار بودند، بیزاری و براءت بجویم همچنین فرد مومن باید دوست کسی باشد که ایشان به آن‌ها کمک می‌کرد و دشمن کسی باشد که ایشان با آن‌ها دشمنی می‌کرد. زیرا که پیامبر ﷺ فقط به خاطر خدا کسی را دوست می‌داشتند یا آن را ناپسند می‌دانستند و از آن متنفر و بیزار بودند.

دعوت به دین پیامبر ﷺ و تلاش برای انتشار آن در بین مردم و ابلاغ آن به کسانی که این دین به آن‌ها نرسیده است و احیای روش پیامبر با حکمت و کلام نیکو به وسیله، آموزش دادن ناآگاهان، یادآوری غافلان و کمک عملی به جویندگان دین می‌باشد، خداوند می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ۱۲۵].

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت‌یافتگان داناتر است».

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»: «کلام مرا تبلیغ کنید حتی اگر یک آیه باشد»^۱.

دفاع از پیامبر ﷺ و روش ایشان از طریق نفی همه اموری که ایشان از آن میرا هستند و به شخص ایشان نسبت داده می‌شود و روشن نمودن حقایق آن امور برای کسی که آن‌ها را نمی‌داند. همچنین دفاع از سنت و دعوت ایشان با رد شبهه‌هایی که به آن نسبت داده می‌شود و قیام علیه دشمنان کینه‌توز اسلام.

پایبندی به روش پیامبر ﷺ ایشان می‌فرمایند: «فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور فإنَّ كلَّ محدثة بدعة وإنَّ كلَّ بدعة ضلالة».

«شما را به گرفتن راه من و راه خلفای راشدین - که هدایت شده‌اند - تشویق می‌کنم، این سفارش را با بن دندان عقل خود بگیرید، و شما را از راه‌های نو و جدید که برابر با راه من و خلفا نیست برحذر می‌دارم؛ زیرا هر نو و جدیدی (در دین) بدعت است، و هر بدعت گمراهی است، و هر گمراهی در آتش جهنم».

این تحقیق را با گفته شاعر فرانسوی «لامارتین»^۱ به پایان می‌رسانیم، او درباره عظمت محمد ﷺ می‌گوید: قبلاً برای هیچ انسانی اتفاق نیفتاده است که خواسته یا ناخواسته چنین مسئولیت مهمی بر عهده انسانی گذاشته شده باشد، مسئولیتی که بیش از طاقت انسان است، به وسیله آن به گمراهی‌هایی که مانعی میان انسان و آفریدگار پایان داد، و با آن خدا به انسان و انسان به خدا می‌رسد، و تفکر الهی به وسیله آن به استواری و قدسیت خود - در میان خدایان زشت بتی که در آن هنگام مردم آن‌ها را می‌پرستیدند - باز می‌گشت، قبل از این سابقه نداشته که انسانی کاری را که

۱- بخاری آن را روایت کرد.

۲- اسلام و مسیحیت: الفت عزیز الصمد.

بالاتر از قدرت بشر است با این وسایل ساده انجام دهد. زیرا او در تصور و اجرای این امر بزرگ به طور کلی به خودش اتکا کرد و در این کار جز تعداد اندکی از مردانی که به او ایمان آورده بودند، در این گوشه ناشناخته از صحرای پهناور، کسی به او کمک نکرد. همچنین سابقه نداشته که انسانی چنین انقلاب عظیم و همیشگی را در سراسر جهان به وجود آورد، زیرا بعد از گذشت کمتر از دو قرن از ظهور اسلام به وسیله ایمان و سلاح بر کل جزیره العرب سیطره پیدا می‌کند. سپس با نام خدا با سرزمین فارس و خراسان و بین‌النهرین و سوریه و حبشه و کل شمال آفریقا و تعدادی از جزایر دریای مدیترانه و اسپانیا و قسمتی از کشور فرانسه جنگ می‌کند.

اگر بزرگی هدف و کمبود وسایل و به دست آوردن نتایج شگفت معیارهای سه‌گانه نبوغ انسانی است، پس چه کسی می‌تواند جرات کند مردان بزرگ تاریخ جدید را با محمد ﷺ مقایسه کند؟ این بزرگان که سلاحی را به وجود آوردند یا قوانین ساده‌ای را وضع کردند یا امپراطوری‌هایی را به وجود آوردند، در واقع جز ساختارهای مادی که بیشتر آن‌ها در برابر دیدگانشان سقوط می‌کرد، چیزی خلق نکرده‌اند.

ولی این مرد نه تنها لشکرها و قوانین و شریعت‌ها و امپراطوری‌ها و ملت‌ها و سرزمین‌ها را به حرکت در آورد، بلکه با آن میلیون‌ها انسانی که در آن زمان ساکن یک سوم زمین بودند به تحرک واداشت و حتی بیشتر از آن خدایان و مقدسات و ادیان و افکار و اعتقادات و ارواح را به جنب‌وجوش در آورد و براساس هدایت کتابی که هر آیه از آیات آن قانونی را تنظیم می‌کند، ملتی روحانی را به وجود آورد که در آن اقوام به بهترین نوع از هر نژاد و رنگ و زبانی با هم مخلوط شدند، و در میان امت اسلامی صفتی زایل نشدنی از خود بر جای گذاشت و آن بیزاری از شرک به خداوند، عبادت خداوند یکتایی که چشم‌ها او را در نمی‌یابند، می‌باشد. بدین ترتیب پیروان

محمد ﷺ به وسیله پایبندی شدید به مخالفت بر ضد خدایان مزین و شرکی که آسمان را آلوده کرده بود، از دیگران متمایز شدند و وارد شدن یک سوم ساکنان زمین به دینش معجزه او است یا به عبارت دقیق‌تر نمی‌گوییم معجزه فرد است بلکه معجزه عقل است. دعوت به تفکر درباره خدای یگانه در میان اساطیر و خرافاتی که تلاش‌های کاهنان و خدمتگزاران بت‌ها به آن رسوخ کرده بود در حد خود معجزه‌ای است که توانست به سرعت تمام معابد بت‌پرستی را ویران کند و در یک سوم جهان آتشی بیفروزد. زندگی و اندیشه‌اش درباره جهان و انقلاب دلیرانه‌اش بر ضد خرافات و گمراهی‌ها در سرزمینش، شهامتش برای به مبارزه طلبیدن خشم بت‌پرستان، قدرت تحمل برای اذیت‌هایی که سیزده سال در مکه طول کشید، صبر او در مقابل ظلم و ستم قومش تا جایی که نزدیک بود قربانی آن‌ها شود، همه این‌ها با استمرارش در گسترش دعوتش و جنگ علیه فساد اخلاقی و عادات جاهلی، ایمان عمیق به رستگاری، و آرامش وی هنگام سختی‌ها و تواضعش در لحظه پیروزی، بلند پروازی‌اش که بر پایه فکری واحد بود نه تلاشی در پی مقام و سلطنت، درود بی‌پایان، و مناجات او با پروردگار، وفات و پیروزی‌اش بزرگ بعد از آن، همگی بر این امر دلالت می‌کند که ما در مقابل انسانی سرگردان و مدعی قرار نگرفته‌ایم. ما در برابر ایمان راسخ و عقیده‌ای ثابت قرار داریم اعتقادش به او قدرت داده تا دین را بر پا دارد. پس عقیده‌اش را بر دو مبدأ اساسی بنا نهاد، اینکه خداوند یکی است و غیر مادی و غیر محسوسی است، به وسیله اساس اول خدا را می‌شناسیم و با دومی با غیب ارتباط برقرار می‌کنیم. او فیلسوف، خطیب، قانونگذار، جنگجو، فاتح، اندیشمند، پیامبر و موسس دین عقلانی و عبادت بدون تمثال و بت، و رهبر بیست امپراطوری زمین، به اضافه امپراطوری روحی که حدودی ندارد می‌باشد، این محمد ﷺ است، اگر در تمام معیارهایی که با آن عظمت

انسان‌ها سنجیده می‌شود، نظری بیفکنیم. باید از خودمان بپرسیم، آیا شخصیتی با عظمت‌تر از محمد ﷺ وجود دارد؟

وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلّم